

وظایف حاکم اسلامی در قبال مردم

<?xml encoding="UTF-8?">

براساس عهدنامه مالک اشتر
با استناد به آثار روایی علامه محمدباقر مجلسی رحمه الله «1110 - 1037ق»

پیش گفتار

علامه مجلسی تنها مرجع بزرگ مقبول خاص و عام شیعه در عصر صفوی بود که ملت و دولت، تابع و پیرو نظریات فقهی، سیاسی و اجتماعی او بودند.

ترجمه عهدنامه مالک اشتر از سوی وی نشان دهنده عمل گرایی و واقع نگری او در مسایل سیاسی و اجتماعی ایران بوده است. در واقع می توان ادعا کرد که مجلسی در صدد اصلاح جامعه سیاسی- اجتماعی دوران معاصر خود بوده و چه بسا وجود بیماری های اجتماعی و ناهنجاری در رفتار سیاسی حکام را از دور و نزدیک مشاهده می نموده و از راه نصیحت و ارشاد سلاطین و امر به معروف و نهی از منکر و هدایت دولت مردان صفوی در جبران و درمان بیماری های اجتماعی و نابسامانی های سیاسی تلاش می کرد. البته به شهادت تاریخ این محدث عظیم الشان در دستیابی به اهداف اش کم و بیش موفق بوده است.

با توجه به مسلک علمی وی (مسلک اخباری) ترجمه عهدنامه مالک اشتر یکی از اقدامات عملی او در نصیحت و ارشاد و اصلاح حاکمان و دولت مردان صفوی می باشد. او عهدنامه را که جامع ترین سیاست نامه، در منابع روایی مذهب تشیع می باشد، و مشتمل بر دستورالعمل های مفید در شرح وظایف حاکم اسلامی است، به فارسی ساده برگردانده تا به گفته وی «ارباب غفلت» متنبه و «اصحاب دولت» اصلاح گردند و با رعیت به عدل و داد رفتار نمایند. در حقیقت مراد و مقصود مجلسی از ترجمه عهدنامه، تحقق آن در جامعه سیاسی رو به زوال صفوی، و درمان بیماری های مزمن سیاسی- اجتماعی متولیان امور مردم بوده است.

علامه مجلسی ترجمه عهدنامه علی علیه السلام به مالک اشتر را در رساله «آداب سلوک حاکم با رعیت» آورده است.

در مقدمه این گفتار قبل از پرداختن به بحث وظایف حاکم، به معرفی این رساله می پردازیم.

رساله «آداب سلوک حاکم با رعیت»

از میان آثار انبوه علامه مجلسی، این رساله را می توان، تنها اثر سیاسی وی که به طور مستقل در «سیاست» تدوین شده، نام برد. اگر چه ایشان عناوین بسیاری را که در موضوع و یا منظر سیاسی است، به تناسب موضوعات در سایر کتب و رسایل خود ذکر کرده است.

علامه درباره انگیزه ترجمه این رساله می نویسد:

این رساله ای است در ترجمه بعضی از احادیث شریفه که در کیفیت سلوک ولات عدل با کافه عباد که ودایع رب الاربابند وارد شده، برای تنبیه ارباب غفلت، و اصلاح اصحاب دولت، که هم گنان منوط به صلاح ایشان است. و

فساد ایشان مورث اخلال نظام بنی نوع انسان، که زبده مکنونات و اشرف مخلوقاتند (1) رساله فوق در دو فصل تنظیم شده، فصل نخست ترجمه عهدنامه مالک اشتر است. نویسنده در آغاز فصل نخست می نویسد:

فصل اول در ترجمه وصیتی «است» که حضرت امیرمؤمنان و مولای متقیان علی ابن ابی طالب علیه السلام برای قدوه سعادت و ظفر، مالک ابن الحارث اشتر نوشتند، در هنگامی که او را والی مصر گردانیدند، که خراج آن ولایت را جمع کند، و با دشمنان دین جهاد کند، و اهل بلاد را به اصلاح آورد، و بلاد را آبادان کند (2) ایشان در خاتمه این فصل افزوده است:

اینجا ختم شد ترجمه حاصل مضمون این نصایح عالیّه، و کلمات شافیّه، که از منابع وحی رسالت برای هدایت گم گشته گان به وادی ضلالت و جهالت، و سیرابی تشنه لبان زلال حکمت جاری گردیده، زهی سعادت‌مندی که به این مواظ شافیّه عمل نماید و به تائید خالق ارض و سما و هدایت ائمه هدی علیهم الصلوٰه و التحیة و الثناء، زمام خود را از کف شیطان باز ستاند، و به سعی جمیل، خویش را به رهروان شارع دین و پیروان ائمه طاهرین علیهم السلام ملحق گرداند.» (3)

مخاطبین این سخنان مجلسی، سلاطین، دولت مردان و حاکمان صفوی بوده است که در دوران این عالم بزرگ، که دوره پایانی این سلسله محسوب می شود، به انواع فسادهای اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اداری دچار شده بودند و تنها راه درمان و اصلاح ایشان عمل به چنین دستورالعمل های شفافبخش مذهبی بوده است. فصل دوم این رساله ترجمه سه حدیث درباره آداب معاشرت حاکم با مردم است.

حدیث اول، نامه حضرت علی علیه السلام به عثمان بن حنیف است. سیدقدس سره و غیر او روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنید که عثمان بن حنیف انصاری که والی بود در بصره از جانب آن جناب به ولیمه یکی از اکابر بصره رفته، پس نامه ای به او نوشتند (4).

حدیث دوم، نامه امام صادق علیه السلام به عبدالله نجاشی والی اهواز است. در این نامه امام صادق علیه السلام رهنمودهای ارزنده ای در باب کیفیت سلوک و رفتار حاکم با مردم به عبدالله نجاشی تذکر داده است. مؤلف سند این حدیث را معتبر می داند.

حدیث سوم، نصایح حضرت خضرعلیه السلام به منصور دوانیقی است که به نقل از کتاب ارشادالقلوب روایت کرده است.

علامه مجلسی عهدنامه مالک را در کتاب بحارالانوار در دو جا نقل کرده است: یکی به نقل از نهج البلاغه سید رضی که در جلد 33 بحارالانوار آمده است و مفردات و برخی از جملات آن را در 26 صفحه شرح کرده است. وی در پایان شرح و تفسیر عهدنامه مزبور با اشاره به اینکه جانب اختصار را در توضیح آن رعایت نموده، اعتراف کرده است که شرح و بیان این عهدنامه با تالیف چندین مجلد کتاب هم ادا نخواهد شد (5).

دیگری در جلد 74 بحارالانوار که نقل از تحف العقول است (6). این نسخه در مقایسه با نسخه سید رضی در نهج البلاغه اضافاتی دارد.

ترجمه عهدنامه مالک در رساله «آداب سلوک حاکم با رعیت» براساس هر دو نسخه صورت گرفته است. رساله مذکور در چهل و چهار صفحه در مجموعه «بیست و پنج رساله فارسی» علامه مجلسی که توسط سید مهدی رجایی گردآوری شده آمده است (7).

حال پس از این مقدمه وارد اصل بحث می شویم. روش ما در این نوشتار ذکر جملات عربی متن عهدنامه، آنگاه

ترجمه و سپس توضیحات علامه مجلسی از تمامی نوشته های ایشان است.

معیار شناخت حاکم عدل

برخی از وظایف حاکم از چنان اهمیتی برخوردار است که در منابع حدیثی، شناخت اولی الامر (حاکمان عدل اسلامی) مشروط به شناخت و انجام این وظایف از سوی حاکمان است. از جمله این وظایف مهم که معیار و ملاک شناخت ولات عدل معرفی شده است، امر به معروف، عدل و احسان حاکم اسلامی به مردم است.

مجلسی حدیثی را از امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

اعرفوا الله بالله، والرسول بالرسالة، و اولی الامر بالمعروف والعدل والاحسان (8)

خدا را به خود خداوند بشناسید و پیامبر را به رسالت و ولات امر را به معروف، عدل و احسان.

علامه مجلسی در معنای جمله اخیر روایت، وجوه سه گانه ای را ذکر کرده:

وجه اول

معرفت و شناخت هر اولی الامری به این است که والی، آمر به معروف، عالم و عامل به آن بوده باشد، همچنین شناخت او به وسیله عمل وی به عدل امکان پذیر است. مجلسی عدل را در اینجا به معنای ملازمت طریقه وسطی و «اعتدال» در هر چیز تعریف کرده است. حاکم عدل را از راه شفقت و مهربانی او به بندگان و تفضل و رعایت مردم، و دفع ظلم از ایشان می توان شناخت.

وی در ضمن بیان این احتمال می گوید:

ممکن است مراد از روایت این باشد که اولی الامر را به وسیله درجه و مقام عالی آن ها که همان ریاست دینی و دنیوی ایشان ست بشناسید البته به کمک آنچه عقل در این باره حکم می کند، از اینکه والی باید به علم و عصمت و فضل و برتری بر دیگران متصف باشد.

وی بر اساس این معنی دو وجه دیگر را محتمل می داند:

نخست اینکه: اولی الامر را از راه شناخت وظیفه باید شناخت، بدین معنی که وجود اولی الامر امری است ضروری و مورد احتیاج «جامعه» به خاطر اقامه معروف و عدل و احسان در جامعه.

دیگری اینکه: امام را بشناسید به آنچه که برای شما از معروف و عدل و احسان بیان می کند. و این که آیا خود او متصف به این صفات و اخلاق حسنه هست.

وجه دوم

معرفت و شناخت اولی الامر همانا با متابعت از ایشان در امور معروف و عدل و احسان حاصل می شود همچنین از راه کامل شدن عقل، که بواسطه پیروی از اولی الامر در امور مذکور حاصل می گردد.

وجه سوم

اولوالامر را از طریق علم ایشان به معروف و اقامه عدل و احسان و اتیان این امور توسط ایشان بر وجه کمال بشناسید. وی در آخر می افزاید که وجه سوم اقرب وجوه سه گانه است. (9)

اگر چه مصداق کامل اولوالامر امامان معصوم علیهم السلام هستند اما عموم و شمول روایت که ملاک و مبنای شناخت حاکم عدل را بیان می دارد، حکام عدل را نیز در برمی گیرد، زیرا وظایف سه گانه مذکور که مهمترین وظایف حاکم اسلامی است، اختصاصی به امام معصوم ندارد.

منشا مشروعیت حقوق متقابل حاکم و مردم

علی علیه السلام در آغاز خطبه بعد از حمد و ثنای خداوند می فرماید:
اما بعد فقد جعل الله تعالى لي عليكم حقا بولاية امرکم، و منزلتي التي انزلني الله عز ذكره بهامنکم ولکم علی من الحق مثل الذي لي عليكم (10)

خداوند بواسطه منزلت و جایگاهی که به من بخشیده، و ولایت و حکومت شما را به دست من سپرده برای من حقوقی برعهده شما قرار داده است و همانطوری که مرا بر شما حقی است، شما را نیز بر من حقی است. علامه مجلسی در توضیح و تفسیر جمله «بولاية امرکم...» می نویسد:

مراد امام علی علیه السلام از این کلام آن است که من بر عهده شما «حق الطاعة» دارم. زیرا خداوند مرا والی و متولی امور شما قرار داده است و مرا در مقام و منزلتی برتر از شما قرار داده که همانا منزلت امامت و سلطنت و وجوب طاعت است. (11)

علی علیه السلام سپس به بیان حقوقی که مردم در قبال یکدیگر موظف به مراعات آن هستند، پرداخته و برترین و مهمترین حق را حقوق متقابل حاکم و رعیت می داند و می فرماید:

ثم جعل من حقوقه حقوقا فرضها لبعض الناس علی بعض فجعلها تتكافئ فی وجوهها، و یوجب بعضها بعضا ولايستوجب بعضها الا بعض، فاعظم مما افترض الله تبارک و تعالی من تلك الحقوق، حق الوالی علی الرعية، و حق الرعية علی الوالی، فريضة فرضها الله عزوجل لكل علی كل (12)

خداوند از جمله حقوق خود، حقوقی را برای مردم در قبال یکدیگر واجب کرده و در حالات مختلف این حقوق متقابل را باهم برابر قرار داده، به گونه ای که رعایت برخی از این حقوق با رعایت و عمل به حق مقابل تحقق می یابد.

بزرگترین حقی را که خداوند واجب کرده است، حق والی بر رعیت و نیز حق مردم بر والی است، حقوق واجبی که خداوند برای هر یک از والی و رعیت در قبال دیگری فرض و واجب کرده است.

مجلسی در بیان این فراز از خطبه علی علیه السلام می نویسد:

این قسمت از سخنان علی علیه السلام مقدمه ای است برای این مطلب که حق آن حضرت، که به عنوان «والی» بر دیگران واجب گردیده، از طرف خداوند است و در واقع «حق والی» حقی از حقوق خداوند است.

علی علیه السلام با بیان این مقدمه درصدد برانگیختن انگیزه مردم در اداء این حق است.

همچنین علی علیه السلام این مطلب را روشن ساخته که حقوق متقابل مردم از جانب خداوند است، زیرا «تنها» خداوند بر مردم حق طاعت دارد، و عمل به این حقوق اطاعت خداوند محسوب می شود، مانند حق پدر بر فرزند و به عکس، و حق زوج بر زوجه و به عکس، و حق والی بر رعیت و به عکس، مؤلف در شرح عبارت «فجعلها تتكافئ فی وجوبها» می نویسد:

خداوند هریک از حقوق مذکور را در مقابل مثل آن قرار داده است، پس حق والی که عبارت از طاعت از سوی مردم است در مقابل مثل آن قرار داده شده که عبارت از رفتار به عدل و حسن سیره در میان مردم از طرف والی است.

وی در توضیح جمله «ولايستوجب بعضها الا بعض» می آورد:

هرگاه والی «نسبت به مردم» به عدالت رفتار نکند، استحقاق اطاعت از سوی مردم را از دست می دهد. (13)

حقوق حاکم و مردم از جمله حقوق متقابل و طرفینی است و با عدم رعایت حقوق طرف مقابل استحقاق او به رعایت حقوق از طرف دیگری نیز از بین می رود.

آثار رعایت حقوق متقابل حاکم و رعیت در جامعه

در ادامه خطبه 40 به آثار مهم رعایت حقوق متقابل حاکم و رعیت از قبیل وحدت، عزت، عدالت، صلح و صلاح و رفاه جامعه و ثبات دولت اشاره شده است:

فجعلها نظاما لالفتهم، و عزالدينهم، و قواما لسير الحق فيهم، فليست تصلح الرعية الا بصلاح الولاة، ولاتصلح الولاة الا باستقامة الرعية، فاذا ادت الرعية الى الوالى حقه و ادى اليها الوالى كذلك، عزالحق بينهم، فقامت مناهج الدين، واعتدلت معالم العدل، و جرت على اذلالها السنن، و صلح بذلك الزمان، و طاب بها العيش، و طمع فى بقاء الدولة، و يؤست مطامع الاعداء (14)

خداوند حقوق رعیت و حاکم را سبب الفت و پیوستگی بین والی و مردم، و همچنین موجب عزت دین ایشان و پایداری اقامه حق در میان آن ها قرار داده است. صلاح حال رعیت محقق نمی شود، مگر به صلاح حال والیان، و نیز صلاح والیان حاصل نمی گردد، مگر به استقامت مردم در انجام دستورات ایشان.

پس هرگاه رعیت حق والی را و والی حق رعیت را ادا نمود، حق در بین ایشان عزیز، و پایه های دین استوار، و نشانه های عدل پایدار، و سنت های «پیامبر صلی الله علیه و آله» جاری می شود. و روزگارشان اصلاح خواهد شد. و زندگی شان طیب و پاکیزه می گردد. و مردم خواستار بقا و دوام دولت شده و امید و آرزوهای دشمنان تبدیل به یاس خواهد شد.

مجلسی در معنای «نظاما لالفتهم» می نویسد:

حقوق متقابل والی و رعیت که به عنوان نظام الفت و پیوند و دوستی بین آن ها معرفی شده از این جهت است که الفت «بین حاکم و مردم» باعث وحدت و اجتماع مردم می گردد، و به واسطه همان پیوستگی و الفت با یکدیگر بر دشمنان غالب می شوند و والیان خود را عزیز و بزرگ می دارند.

او در توضیح جمله «قواما لسير الحق فيهم» اظهار می دارد:

بواسطه الفت بین حاکم و مردم است که حق در میان ایشان اقامه و جاری می شود.

آثار منفی عدم رعایت حقوق متقابل حاکم و رعیت

در قسمت دیگری از خطبه، تبعات و آثار زیانبار اختلاف حاکم و مردم و نقض حقوق ایشان از طرف یکدیگر، اینگونه بیان شده است:

و اذا غلبت الرعية على واليهم، و عدا الوالى الرعية، اختلفت هنالك الكلمة، و ظهرت مطالع الجور، و كثر الادغال فى الدين، و تركت معالم السنن، فعل بالهوى، و عطلت الآثار و اكثر علل النفوس، ولايستوحش لجسيم حد عطل، ولالعظيم باطل اثل، فهناك تذلل الابرار، وتغز الاشرار، و تخرب البلاد، و تعظم تبعات الله عزوجل عندالعباد (15)

هرگاه رعیت بر والی غلبه یابند و والی بر رعیت برتری و تعدی کند، آنگاه اختلاف کلمه رخ می دهد، و نشانه های جور و ستم آشکار، و تبهکاری در دین بسیار، و عمل به سنت ها متروک می شود و به هوای نفس عمل و احکام شریعت تعطیل می گردد. بیماری های روحی بسیار می گردد و به خاطر تعطیل حدود بزرگ الهی، و ریشه دار شدن باطل، کسی اندوهگین و نگران نمی شود، در آن هنگام خوبان خوار، و اشرار و «اوباش» عزیز و ارجمند گردند، و شهرها خراب می شود، و باز خواست خداوند، عظیم خواهد بود.

علامه مجلسی در شرح مفردات این حدیث در معنای کلمه «ادغال» دو احتمال را مطرح می کند: احتمال نخست

اینکه ادغال [بکسر همزه] به معنای این است که در شی ای، چیزی که از جنس آن نباشد داخل شود. در این صورت ادغال به معنای ابداع و تلبیس خواهد بود، یعنی:

هرگاه حقوق والی و رعیت توسط جانب دیگر رعایت نشود بدعت ها و تلبیس ها (شبها) در جامعه افزایش می یابد و در نتیجه، گمراهی و ضلالت مردم و جامعه را فرا خواهد گرفت. (16)

احتمال دیگر اینکه «ادغال» [به فتح همزه] جمع دغل به معنای فساد باشد یعنی:

در زمان تضییع حقوق حاکم و رعیت فساد جامعه را فرا می گیرد.

وی در ادامه، «علل النفوس» را به امراض نفوس تعبیر می کند که به وسیله ملکات سوء از قبیل غل و کینه، حسد و عداوت و مانند آن در روح و جان انسان به وجود می آید. مجلسی قول دیگری را در شرح این جمله نقل می کند و آن این است که: مراد از علل نفوس، ارتکاب منکرات توسط نفوس مریض می باشد، بدین معنی که هر منکری که انجام شود با وجه و علت و رای فاسدی توجیه می گردد. (17)

وظایف حاکم اسلامی و حقوق رعیت

اکنون به وظایف حاکم اسلامی در قبال مردم که برگرفته از نظر و مسلک اخباری علامه مجلسی است می پردازیم: وظایف حاکم اسلامی در قبال مردم را در دو قسمت ارایه می کنیم، قسمت اول: در وظایف الزامیه و بایدها است و قسمت دوم: مربوط به نبایدها و اموری است که حاکم باید از آن ها اجتناب نماید.

لزوم شناخت طبقات مختلف جامعه و رعایت حقوق آن ها

هر یک از اصناف و گروه های مختلف جامعه، حقوقی برعهده حاکم اسلامی دارند. مسلمانان، اهل کتاب، کارگزاران حکومتی (مدیران، قضات، ارتش) و تجار و نیز طبقه محروم و پائین جامعه مطالباتی از حاکم دارند و بر حاکم اسلامی است که این وظیفه سنگین را از راه شناخت طبقات مختلف جامعه و رعایت حقوق ایشان ادا نماید.

علی علیه السلام در ابتدای عهدنامه خود با اشاره به پیوستگی طبقات و گروه های جامعه و نیاز آن ها به یکدیگر، و (مدنی الطبع بودن انسان)، این اصل مهم را به مالک گوشزد می کند که:

و اعلم ان الرعية طبقات، لا یصلح بعضها الالبعض، ولاغنی ببعضها عن بعض، فمنها جنودالله، و منها کتاب العامة و الخاصة، و منها قضاة العدل، و منها عمال الانصاف والرفق و منها اهل الجزية و الخراج، من اهل الذمة و مسلمة الناس، و منها التجار و اهل الصناعات و منها الطبقة السفلی، من اهل الحاجة و المسکنة، وکلا قد سمی

الله سهمه، و وضع علی حد فریضته فی کتابه، او سنة نبیه صلی الله علیه وآله عهدا منه عندنا محفوظا (18)

و بدان که رعیت چند طبقه اند که صلاحیت نمی یابند بعضی مگر به بعضی و بعضی را از بعضی چاره نیست.

اول: لشکریان که دین خدا را برپا می دارند.

دوم: نویسندگان عامه که برای مصالح امور خلق ضرورند، و نویسندگان خاصه که به امور مخصوص تو قیام می نمایند.

سوم: قاضیان که به عدالت در میان مردم حکم می کنند.

چهارم: عاملان که به انصاف و عدالت و مدارا سلوک کنند.

پنجم: جماعتی که جزیه و خراج از کافر و مسلمان گیرند.

ششم: تاجران و ارباب صنعت ها و پیشه ها.

هفتم: طبقه ای که پست تر [ضعیف تر] می نمایند که فقیر و ارباب احتیاج و اضطرارند، و هر یک از این ها را خدا سهم و نصیبش را [نام] برده است، و از اندازه فریضه در کتاب خود و سنت پیغمبر خودصلی الله علیه وآله برای ایشان مقرر ساخته و نزد ما معلوم و محفوظ است. (19)

در ادامه این نامه علی علیه السلام مالک اشتر را به رعایت حقوق همه طبقات و صبر و استقامت بر آن توصیه کرده و می فرماید:

وفی الله لكل سعة، ولكل علی الوالی حق بقدر مایصلحه، ولیس یخرج الوالی من حقیقة ما الزمه الله من ذلك، الا بالاهتمام والاستعانة بالله، و توطین نفسه علی لزوم الحق و الصبر علیه فیما خف علیه او ثقل (20)

خدا برای هر یک حقی مقرر ساخته، و هر یک از ایشان را بر والی حقی است به قدر آنچه مصلح احوال ایشان بوده باشد، و ایشان را از او گریزی نبوده باشد. و والی چنانکه باید از عهده آنچه خدا بر او واجب کرده، بر نمی آید، مگر با کوشش و یاری جستن از خدا، و آماده نمودن خویش برای اجرای حق، و شکیبایی در انجام آن، چه بر او آسان باشد و چه دشوار. (21)

برقراری عدالت اجتماعی

اهمیت عدل و جور حاکمان به حدی است که دوام و زوال حکومت وابسته به عدل و جور است به طوری که در مثل مشهور آمده است:

الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الجور.

در باره عدل و جور و تاثیر وضعی آن در کوتاهی و درازی عمر حکومت حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که مجلسی آن را در بحارالانوار آورده است. متن حدیث چنین است:

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان الله عزوجل جعل لمن جعل له سلطانا مدة من لیالی و ایام و سنین و شهر، فان عدلوا فی الناس امرالله عزوجل صاحب الفلك ان یبیطی بادارته فطالت ایامهم ولیالیهم و سنوهم و شهرهم.

و ان هم جاروا فی الناس ولم یعدلوا امرالله عزوجل صاحب الفلك فاسرع ادارته و اسرع فناء لیالیهم و ایامهم و سنیهم و شهرهم و قد وفی تبارک و تعالی لهم بعدد اللیالی والایام و الشهور.

علامه مجلسی در بیان این روایت دو احتمال ذکر می کند که یکی از آن ها این است که مراد از سرعت حرکت فلك در ایام ظلم و کندی آن در ایام عدل سلاطین، همانا سرعت فراهم آمدن اسباب زوال ملک پادشاهان و انقراض دولت آن ها در ایام ظلم و کندی فراهم شدن اسباب زوال پادشاهی آنان در ایام عدل است.

بنابراین احتمال روایت فوق از باب، «استعاره تمثیلیه» است، و مراد از وفای خداوند به وعده خود مبنی بر استمرار سلطنت ایشان در مدت معین از سال و ماه و روز و شب، این است که این مقدار از زمان که از قبل برای سلطنت آن ها مقرر شده مشروط بر این بوده که پادشاهان و حاکمان مزبور از ظلم و جور احتراز جویند و در صورت ارتکاب ظلم و جور خداوند به نقصان و کاسته شدن از مدت عمر سلطنت آن ها «حکم کرده» و خبر داده است، از این رو خداوند در آنچه به ایشان وعده داده، خلف وعده نکرده است.

اهمیت برقراری عدالت اجتماعی توسط حاکم در جامعه تا جایی است که در منابع حدیثی ما «مانند عهدنامه مالک اشتر» عدالت اجتماعی به عنوان نور چشم ولات یعنی برترین و بالاترین وظیفه حاکم معرفی شده است:

ان افضل قرة عين الولاة، استقامة العدل في البلاد و ظهور مودة الرعية، و انه لاتظهر مودتهم الا بسلامه صدورهم. (22)

در نامه امام صادق عليه السلام به عبدالله نجاشی، امام او را به این اصل مهم توصیه نموده است: و خلل امور رعیت خود را سد کن، به آن که ایشان را بداری بر آنچه موافق حق و عدالت باشد، ان شاءالله. (23)

مدارا و مردم داری

علامه مجلسی در بحارالانوار نامه ای را که علی علیه السلام به بعضی از عاملین خود نوشته است، نقل کرده و بخش هایی از این نامه را توضیح داده است. در قسمتی از این نامه در خصوص مدارای حاکم اسلامی با مردم چنین آمده است:

واخلط الشدة بضغت من اللین، وارفق ماكان الرفق ارفق، و اعتزم بالشدة حين لا یغنی عنک الا الشدة، و اخفض للریة جناحک، و الن لهم جانبک.

خشونت را با نرمی به هم آمیز، و با مردم مدارا کن، مادامی که مدارا و نرمی مناسب است. و در جایی هم که جز شدت به کار نیاید، همان را انجام بده، با مردم به ملایمت رفتار کن و در برابر آنان تواضع نما.

مجلسی در شرح جمله «واخلط الشدة بضغت من اللین» می نویسد:

بضغت به دسته ای از علف گفته می شود که تر و خشک آن با هم آمیخته شده باشد. و در این تشبیه امام علی علیه السلام لطفی نهفته است، و آن این است که حاصل ترکیب خشونت با نرمی چیزی جز نرمی نخواهد بود.

وی همچنین پیرامون «واعتزم بالشدة...» به نقل از جوهری در معنای اعتزام دو معنی ذکر می کند:

1- اعتزام به معنای عزم و قصد.

2- اعتزام به معنای لزوم القصد فی الشئ. یعنی مراعات جانب میانه در هر چیزی.

او اضافه می کند که در اینجا معنای دوم مراد است، یعنی در صورت مضطر شدن به استفاده از خشونت و شدت رفتار، سزاوار آن است که افراط و زیاده روی نکند.

وی «الانة الجانب» را به معنای «ترك الغلظة» و «العنف فی المعاشرة» تفسیر می کند، یعنی ترک خشونت و زور در برخورد با مردم. (24)

وی در ذیل «فلاتکونن منفرا ولامضیعا» می نویسد:

معنای جمله این است که با طول دادن نماز موجب نفرت مردم از نماز نشو، و با تاخیر از اوقات فضیلت و کوتاهی در آداب و سنن، نماز را ضایع مساز (25).

علی علیه السلام در نامه ای که به یکی از عمال خود نوشته، طریق و کیفیت معاشرت و مدارا با اهل ذمه را به او آموخته است. در این نامه که مجلسی به نقل از نهج البلاغه آورده است، علی علیه السلام خطاب به عامل خود می نویسد:

دهقانان (رؤسای قبایل و قری) اهل منطقه حکمرانی تو از سنگدلی و سخت گیری، و اعمال تحقیرآمیز، و بی مهری تو شکایت دارند، من اندیشه کردم در باره آن ها، ولی آنان را به خاطر شرک شان اهل این نیافتم که از مقربان تو باشند. همچنین ایشان را به خاطر اهل ذمه و معاهد بودن شان مستحق این ندانستم که به کلی رانده شوند و مورد بی مهری تو قرار گیرند.

بر تو است که بر آن ها لباس «مدارا» و نرمی بپوشانی، به گونه ای که قسمتی از آن مشتمل بر خشونت باشد

گاهی با خشونت و سنگدلی با ایشان رفتار کن، و گاهی با رحم دلی برخورد کن، آن ها را نه از خود بران و دورساز، و نه چندان مقرب و نزدیک نما، بلکه بین این دو طریق، راه میانه و مدارا را انتخاب کن. (26)

در باره مدارای حاکم اسلامی در مقام حکم و قضا چنین آمده است:

واقبل العذر، وادء الحدود بالشبهات. (27)

و قبول کن عذر مجرمان را، و به شبهه ها حدود گناهان را دفع کن. (28)

همچنین در نامه امام صادق علیه السلام به عبدالله نجاشی توصیه شده است که در برابر زیردستان و حکام مافوق به مدارا رفتار نماید:

با رعیت مدارا کنی... و در معاشرت خلق، بر طریق موافقت و مسالمت سلوک داری. با نرمی که از ضعف رای و سستی نباشد و با شدتی که به عنف و تعدی و جور همراه نشود. و در امور تانی و مدارا نمایی؛ با آن که از جانب او منصوب شده و با رسولان که از جانب او به نزد تو می آیند. (29)

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

جاء جبرئیل الی النبی صلی الله علیه وآله فقال یا محمد ربک یقرئک السلام ویقول لک: دارخلقى.

جبرئیل به خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: یا محمد صلی الله علیه وآله پروردگارت به تو سلام می رساند و می گوید: با بندگان من به مدارا رفتار کن.

کسب رضایت و اعتماد توده مردم

در عهدنامه مالک اشتر، توده مردم «ستون دین»، و کسب رضایت اکثریت مردم محور فعالیت های سیاسی اجتماعی حاکم برشمرده شده است. و با مقایسه «توده مردم» و «خواص و اشراف» و انتظارات این دو گروه از دولت، در صورت کسب رضایت عمومی، از نارضایتی اقلیت «خواص» چشم پوشی شده است.

این موضوع در عهدنامه در سه عنوان ذکر شده است. نخست به اهمیت و جایگاه توده مردم و نیز خواص و اشراف اشاره شده و در فراز دیگر، موانع تحصیل رضایت عامه و اعتماد عمومی شناسانده شده و در بخشی دیگر عوامل کسب رضایت عمومی از راه فراهم آوردن زمینه های حسن ظن رعیت به حاکم و کارگزاران حکومتی آورده شده است.

علی علیه السلام درباره اهمیت و جایگاه توده مردم و خواص در حکومت و مقایسه انتظارات و همکاری این دو گروه با دولت می فرماید:

و لیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعمها فی العدل واجمعها لرضی الرعیة فان سخط العامة یجحف برضی الخاصة، و ان سخط الخاصة یغتفر مع رضی العامة، لیس احد من الرعیة اثقل علی الوالی موونة فی الرءاء، و اقل له معونة فی البلاء، و اکره للانصاف و اسال بالالاحاف، و اقل شکرا عند الاعطاء، و ابطاء عذرا عند المنع، و اضعف صبرا عند ملومات الدهر، من اهل الخاصة، و انما عمودالدین، و جماع المسلمین، و العدة للاعداء العامة من الامة، فلیکن صغوک لهم، و میلک معهم (30)

علامه مجلسی در ترجمه فراز بالا می نویسد:

و باید محبوبترین امور به سوی تو، آن باشد که به حق نزدیک تر و عدالت در آن بیشتر، و رضای عامه رعایا را جامع تر باشد زیرا اگر عامه رعایا از تو در خشم باشند، رضای مخصوصان به تو فایده نمی بخشد. و اگر عامه رعایا از تو راضی باشند خشم مخصوصان به تو ضرر نمی رساند.

مخصوصان، و نزدیکان والیان، مؤونه ایشان بر والی از سایر رعایا عظیم تر است در هنگام نعمت و رخا، و یاری ایشان او را کمتر است در وقت شدت و بلا. و بسیاری کراهت دارند از عدالت والی، برای آنکه خود جور توانند کرد بر مردم، و اگر سؤالی از او کنند زیاده از دیگران ابرام می کنند، و اگر عطایی به ایشان کند شکر کمتر می کنند، و اگر منع کند خیری را از ایشان، عذر او را دیرتر از دیگران قبول می کنند، و در حوادث دهر کم صبرترند از سایر خلق. و ستون دین و ماده اجتماع مسلمین و تهیه دفع دشمنان عامه امت اند. پس باید که به جانب ایشان رغبت نمایی و به سوی ایشان میل کنی» (31)

علامه مجلسی در بحارالانوار در تعریف «خاصه» می نویسد:

محتمل است مراد از خاصه اعیان و اشراف اهل بلد، و صاحبان مروت از آن ها باشد، و نیز کسانی که همیشه ملازم والی هستند و جزء دوستان او به شمار می آیند. (32)

در جای دیگر از عهدنامه مالک، علی علیه السلام والی خود را به قطع ریشه ها، و علل و عوامل هر آنچه باعث دشمنی و جدایی بین حاکم و مردم می شود و مانع از تحقق حسن ظن و اعتماد عمومی به حاکم می شود سفارش می فرماید:

اطلق عن الناس عقدة كل حقد، واقطع عنك سبب كل وتر؛ (33)

رها کن از مردم گره هر کینه را، و قطع کن از خود سبب هر عداوتی را. (34)

همچنین علی علیه السلام راه های تحصیل حسن ظن و رضایت عمومی را به حاکم اسلامی آموخته و به حسن ظن حاکم به رعیت و اثر متقابل آن، که حسن ظن رعیت به او می باشد و نیز اثر مهم این عامل که همان ثبات و امنیت سیاسی اجتماعی است اشارتی دارد:

واعلم انه ليس شئ عبادي الى حسن ظن وال برعيته من احسانه اليهم، و تخفيفه المؤونات عليهم، و ترك استكراهه اياهم على ما ليس له قبلهم، فليكن منك في ذلك امر، يجتمع لك به حسن الظن برعيتك، فان حسن الظن يقطع عنك نصبا طويلا (35)

بدان که هیچ چیز مثل احسان کردن والی به رعیت و تخفیف دادن خرج ها و مؤونت ها از ایشان، و جبر نکردن ایشان بر حقی که نداشته باشد باعث گمان نیک رعیت به والی نمی گردد. و باید که گمان تو به رعیت نیکو باشد، به درستی که گمان نیک تو به رعیت قطع می کند از تو تعب دور و دراز را. (36)

یکی دیگر از راه های تحصیل رضایت عامه مردم، تمرین دوستی و محبت ورزیدن به مردم و رفتار پدران حاکم با ایشان است.

واشعر قلبك الرحمة للرعية، والمحبة لهم، واللطف بهم؛ (37)

و پیراهن دل خودگردان، رحم کردن بر رعیت، و محبت ایشان، و لطف و مدارا با ایشان. (38)

از جمله نکات مهم که در عهدنامه مالک به آن اشاره شده است ارایه طرق و رهنمودهایی در جهت کسب رضایت عمومی، و نیز تعلیم اموری است که با رعایت آن ها از جانب حاکم، تحمل حکومت و حاکم را بر مردم آسان خواهد کرد.

ولاتصح نصيحتهم الا بحيطتهم على ولاية امورهم، و قلة استئثار دولهم، و ترك استبطاء انقطاع مدتهم، فافسح في امالهم، و واصل في حسن الثناء عليهم، و تعدد ما ابلى ذوو البلاء منهم فان كثرة الذكر لحسن افعالهم تهنئ الشجاع و تحرص الناكل ان شاء الله (39)

و خیرخواهی رعایا درست نمی شود، مگر آن که بر والیان خود مهربان باشند و دولت و غلبه والیان بر ایشان گران

نباشد و مدت استیلای والیان بر ایشان دراز ننماید. پس گشایش ده در امیدهای ایشان، و پیایی گردان بر ایشان ثنایی نیکو را، و بشمار بر نیکوکاران آثار حسنه ایشان را، زیرا که افعال حسنه ایشان را بسیار «ذکر» کردن شجاعان را به حرکت می آورد و بد دلان را شجاع می گرداند، اگر خدا بخواهد. (40)

مجلسی در شرح جمله «وقلة استتقال دولهم» می نویسد:

مراد این است که مردم «سربازان» راضی باشند به دولتشان، و «تحمّل» دولت را «برخود» سنگین به حساب نیاورند، و آرزوی زوال و سقوط آن را نداشته باشند. (41)

مطلب فوق اشاره دارد که اثر مستقیم انتخاب کارگزاران شایسته رضایت و خشنودی عموم مردم از دولت و حاکم اسلامی را به دنبال دارد.

در جای دیگر از عهدنامه رضایت عمومی و اقبال مردم به حاکم به عنوان نور چشم والی معرفی شده است و شرط حصول رضایت توده مردم را سالم بودن دل های ایشان می داند.

وان افضل قرة العيون للولاة، استفادة العدل في البلاد، و ظهور مودة الرعية، ولانه لا يظهر مودتهم الا بسلامة صدورهم. (42)

نیکوترین چیزی که حکمرانان را خشنود می دارد، گسترش عدل و داد در شهرها و آشکار شدن دوستی رعیت به حاکم می باشد، و دوستی آنان آشکار نمی شود، مگر به سالم ماندن سینه هایشان از بیماری خشم و کینه. (43)

در نامه امام صادق علیه السلام به عبدالله نجاشی، آن حضرت شادمان ساختن مؤمنان را به منزله شاد ساختن اهلیت علیهم السلام و رضایت و خشنودی خداوند معرفی کرده است:

و هر که داخل گرداند بر برادر مؤمن خود، سرور و شادی، چنان است که شادی بر اهلیت علیهم السلام رسالت داخل گردانیده. و هر که بر اهلیت علیهم السلام شادی درآورد، چنان است که بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله در آورده و هر که شادی بر آن حضرت درآورد، چنان است که خدای جل و علا را شاد گردانیده و هر که شادی بر ساحت عزت و جلال داخل کند، بر او لازم است که او را داخل بهشت گرداند. (44)

گزارش امور به مردم و آگاه ساختن ایشان از مسایل مهم کشور

آگاه ساختن افکار عمومی به ویژه در مسایلی که ابهام در آن ها موجب بدگمانی مردم به حاکم شود، از مهمترین وظایف حاکم اسلامی است.

در صورتی که اطلاع رسانی به مردم از منبع اصلی و بدون واسطه صورت گیرد، زمینه های شایعه، دروغ و تهمت و بدگمانی از بین خواهد رفت.

علی علیه السلام مالک اشتر را به این اصل مهم تذکر داده و فرموده است:

وان ظنت الرعية بك حيفا، فاصحر لهم بعذرک، واعدل عنک ظنونهم باصحا رک، فان فی ذلک رياضة منك لنفسک، و رفقا برعیتک، واعذارا تبلغ به حاجتک من تقویمهم علی الحق. (45)

و اگر رعیت به تو گمان برد که میلی در حکم کرده ای و جانب کسی را رعایت کرده ای، عذر و حجت خود را برایشان «آشکار» گردان، زیرا که این موجب عادت کردن تو به عدالت، و مدارا با رعیت است. و عذرخواهی است که سبب استقامت رعیت تو است برحق، با رفق و مهربانی و مدارا و نیکی. (46)

کمک به نیازمندان، ستم دیدگان و طبقات پایین جامعه

بیشترین سفارشات و توصیه های حضرت علی علیه السلام به کارگزاران خود درباره رعایت حقوق طبقات پایین و اقشار محروم جامعه بوده است. وصیت علی علیه السلام به مالک درباره طبقه فروتر جامعه از حیث منزلت اجتماعی و اقتصادی چنین است:

ثم الطبقة السفلى من اهل الحاجة والمسكنة، الذين يحق رفدهم، و معونتهم. (47)

سپس طبقه اهل حاجت و مسکنت اند، که لازم است عطایا و اعانت و یاری ایشان. (48)

حضرت علی علیه السلام درباره خود به عثمان بن حنیف بعد از نهیب به نفس خود از آلوده شدن به حرص و استفاده از بیت المال و طعام های لذیذ و لباس های نیکو، درباره کمک و همدردی با مستمندان می فرماید: ... و شاید در حجاز یا در یمامه کسی باشد که طمع نداشته باشد در گرده نانی و مدت ها باشد که از طعامی سیر نشده باشد، یا آن که سیر بخوابم و در دور من شکم های گرسنه و جگرهای تشنه باشد، پس بوده ام مثل آنکه شاعر گفته است: همین است تورا درد که سیر بخوابی و بر دور تو جگرهای تشنه باشند، که آرزوی ریزه های پوست کنند که به عوض طعام بخورند.

آیا قناعت کنم از نفس خود به آن که بگویند پادشاه مؤمنان است، و با ایشان شریک نباشم در مکاره روزگار، یا مقتدای ایشان نباشم در عیش ناگوار. (49)

امام صادق علیه السلام نیز در سفارشات خود به عبدالله نجاشی او را به کمک به نیازمندان جامعه چنین تذکر می دهد:

اندک و کوچک مشمار شربتی یا زیادتی طعام را که مصروف گردانی و داخل نمایی در شکم های خالی گرسنه که به آن ساکن گردانی غضب پروردگار جبار را.

و بدان که شنیدم از پدرم که روایت می کرد از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که شنیدم از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله که می گفت به اصحاب خود:

ایمان نیاورده است به خدا و رسول و روز قیامت، هرکه شب به سر آورد و همسایه اش گرسنه باشد.

پس گفتیم: هلاک شدیم یا رسول الله! حضرت فرمود:

بدهید از زیادتی طعام خود را و از زیادتی خرمای خود را و روزی خود را، و از جامه های کهنه خود که منطقی گردانید به این ها زبانه آتش را و غضب پروردگار خود را. (50)

در جای دیگر از این نامه درباره فریادرسی مظلومان و یاری برادران ایمانی و حل مشکلات ایشان و پاداش اخروی آن آمده است:

و خبر داد مرا پدرم از پدرانش که حضرت رسول صلی الله علیه وآله گفت: هر که به فریاد رسد درمانده مضطری را از مؤمنان، به فریاد رسد او را حق تعالی در روزی که سایه نباشد مگر سایه عرش او و ظل رحمت او، و ایمن گرداند او را در روز فزع اکبر که جمیع خلق ترسان باشند، و در امان باشد از سكرات مرگ.

و هرکه برآورد حاجتی برای برادر مؤمن خود قاضی الحاجات حوایج بسیار از او به انجام قرین گرداند که یکی از آن ها بهشت باشد. و هر که یک جامه ای بپوشاند به برادر مؤمن خود و او را از عریانی به در آورد، حق تعالی از سندس و استبرق و حریر بهشت [بر او] بپوشاند. و تا از آن جامه ها تاری برآن مؤمن باشد. جامه دهنده، قرین رضای خدا و مشمول خشنودی حق تعالی باشد.

و هر که برادر مؤمن خود را از گرسنگی طعام دهد، کریم رزاق از طیبات بهشت او را طعام دهد.

و هر که برادر مؤمن را در هنگام تشنگی آب دهد، پروردگار از شراب سر به مهر بهشت او را سیراب گرداند. و هر که خدمتکاری به مؤمن بخشد یا خادم خود را به خدمت او فرستد، خداوند از غلمان بهشتی که پیوسته به حلیه حسن و جمال آراسته اند، به خدمت او بدارد و او را در جوار ائمه طاهرین علیهم السلام ساکن گرداند. و هر که برادر مؤمن پیاده خود را سوار گرداند پروردگار عالم او را بر ناقه های جنان سوار گرداند، و در روز قیامت به او با ملائکه مقربین مباحثات نماید.

و هر که برادر مؤمن را زنی دهد که مونس او گردد و از صحبت او راحت یابد، حق تعالی حورالعین بهشت را جفت او گرداند، و صدیقان از اهل بیت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مونس او گرداند و ایشان را به او انس دهد. و هر که اعانت نماید برادر مؤمن خود را، پادشاه جبار بخشنده او را بر صراط بگذراند، در هنگامی که قدم ها بر آن لغزد. و هر که به سوی خانه برادر مؤمن خود به زیارت او رود، او را از زیارت کنندگان خدا بنویسند، و سزاوار است که خدا زیارت کننده خود را گرامی دارد.» (51)

در سخنان امام صادق علیه السلام که درباره کمک به نیازمندان و طبقه محروم و فقیر جامعه و کیفیت آن ذکر شد توجه به چند نکته لازم است:

نکته اول:

مخاطب این دستورالعمل ها که امام صادق علیه السلام در آن به لزوم رفع مشکلات محسوس اقتصادی و اجتماعی و نهادهای ظاهری فقر در جامعه پرداخته است، تنها افراد عادی نیستند، زیرا طرف مشورت امام صادق علیه السلام عبدالله نجاشی حاکم ایالت اهواز است که از طرف خلیفه عباسی در آنجا حکمرانی می کرد. و آن حضرت با توجه به منصب حکومت و مقام او این نامه را نوشته است. از این رو می توان موارد فوق را که عموماً توصیه های اخلاقی است از وظایف حاکم اسلامی در برابر مردم مسلمان به حساب آورد.

نکته دوم:

البته برخی از جزئیات مذکور در این حدیث منطبق با نیازهای اجتماعی مردم آن روزگار بود. گر چه بسیاری از مصادیق یاد شده از نیازهای عمومی همه انسان ها در همه زمان ها و در همه مکان ها است. در این حدیث در قالب مثال به اساسی ترین نیازهای مردم یعنی غذا، لباس، مسکن و تشکیل خانواده و تامین این نیازها از سوی حاکم اسلامی برای نیازمندان جامعه تاکید شده است.

نکته سوم:

این پند و اندرزها و نوید به اجر و پاداش های بزرگ درباره حاکمانی مؤثر خواهد افتاد که از ایمان و یقین محکمی به قیامت و عالم رستاخیز، و اجر و پاداش اخروی بهره مند باشند و متاع اندک دنیا را با نعمت های بی کران الهی در سرای دیگر معاوضه نکرده باشند. از این رو ائمه علیهم السلام در بسیاری از سخنان خود در توصیه و سفارش حاکمان به انجام وظایف حکومتی خود، از عامل و انگیزه اعتقاد به معاد و روز قیامت بهره فراوان جسته اند. زیرا تنها اعتقاد به مبدا و معاد و روز جزا است که می تواند حاکم اسلامی را در صورت عدم حضور و وجود عوامل کنترل اجتماعی ملزم به عمل به وظایف خود کند.

تشکیل گروه ویژه برای رسیدگی به امور نیازمندان

بهترین روش آگاهی حاکم اسلامی از خواسته های طبقات ضعیف و محروم جامعه تشکیل گروه های ویژه است که مشکلات طبقه محروم و پایین جامعه را به او برسانند. علی علیه السلام در عهدنامه خود، مالک اشتر را به

این روش و شیوه عملی تذکر داده است:

و تفقد امور من لایصل الیک منهم ممن تقتحمه العیون، و تحقره الرجال، ففرغ لاولئک ثقتک من اهل الخشية والتواضع، فلیرفع الیک امورهم، ثم اعمل فیهم بالاعذار الی الله یوم تلقاه فان هؤلاء من بین الرعية احوج الی الانصاف من غیرهم، و کل فاعذر الی الله فی تادیة حقه الیه. (52)

و دلجویی نما احوال آن ها را که دست ایشان به تو نمی رسد، و در دیده های مردم حقیر می نمایند، و مردم ایشان را کم قدر می شناسند، پس برای امور ایشان، مقرر گردان کسی را که اعتماد بر او داشته باشی، و از تو ترسد، و از اهل تواضع و شکستگی باشد، که دفع ایشان از تو بکند، و احوال ایشان را به تو عرض نماید، پس چون مطلع شوی بر حوایج ایشان به گونه ای عمل کن که روزی که خدا را ملاقات کنی، عذری نزد او تو را نباشد زیرا که این جماعت از میان رعیت زیاده از دیگران محتاج به انصاف و عدالت اند. و در ادای حق همه خلق عذر خود را نزد خداوند عالمیان ظاهر گردان. (53)

فراهم نمودن زمینه دسترسی مردم به حاکم و رسیدگی شخصی به مشکلات آن ها

بهترین و رساترین تشبیه که در منابع حدیثی شیعه درباره رابطه حاکم با مردم و جایگاه او در میان مردم شده است، او را به عمود خیمه تشبیه کرده اند تا در دسترسی همگان قرار داشته باشد.

امام رضا علیه السلام ضمن توصیه مامون به مراعات تقوی، از او می خواهد که مرکز خلافت را در سرزمین وحی «مرکز بلاد اسلامی» مستقر سازد تا دسترسی همگان به خلیفه مسلمین سهل و آسان شود، و می فرماید:

اما علمت یا امیرالمؤمنین ان والی المسلمین مثل العمود فی وسط الفسطاط من اراده اخذه. (54)

والی مسلمین به منزله عمود و ستون وسط خیمه است، هر کس که بخواهد او را در دست می گیرد.

در عهدنامه مالک اشتر نیز، علی علیه السلام در چندین موضع آن، حاکم را به ارتباط مستقیم با مردم، و احقاق حقوق ایشان و رسیدگی شخصی به مسایل و مشکلات آن ها توصیه کرده است که به این موارد اشاره می کنیم:

ثم انه لاتسکن نفوس الناس، او بعضهم الی انک قد قضیت حقوقهم بظهر الغیب دون مشافهتک بالحاجات، و ذلک علی الولاية ثقیل، و الحق کله ثقیل، و قد یخففه الله علی اقوام طلبوا العاقبة فصبروا نفوسهم و وثقوا بصدق موعودالله لمن صبر و احتسب، فکن منهم و استعن بالله. (55)

«و بدان که نفوس مردم راضی نمی شوند و قبول نمی کنند که تو غایبانه ادای حقوق ایشان کرده تا مشافهت حاجات ایشان را نشنوی، و در مقام قضای حوایج ایشان نیایی و این بر والیان گران است و هر حقی گران می باشد، و گاهی خدا آسان می کند بر گروهی چند که طالب عاقبت و آخرت باشند و نفوس خود را بر مشقت ها صبر فرمایند، و اعتقاد داشته باشند بر راستی وعده خدا برای کسی که صبر کند و از خدا طلب اجر نمایند، تو از ایشان باش، و یاری طلب کن از خدا» (56)

و در جای دیگری از عهدنامه می فرماید:

فلاتطولن احتجاجک عن رعیتک، فان احتجاج الولاية عن الرعية شعبة من الضیق، و قلة علم بالامور و الاحتجاج یقطع عنهم علم ما احتجبوا دونه، فیصغر عندهم الکبیر، و یعظم الصغیر، و یقبح الحسن و یحسن القبیح، و یشاب الحق بالباطل، و انما الولی بشر لایعرف ما توارى عنه الناس به من الامور و لیست علی القول سمات یعرف بها الصدق من الکذب، و انما انت احد رجلین، اما امروء سخت نفسک بالبذل فی الحق ففیم احتجاجک، من واجب حق تعطیه، او خلق کریم تسدیه، و اما مبتلی بالمنع، فما اسرع کف الناس عن مسئلتک، اذا یئسوا من

بذلك، مع ان اكثر حاجات الناس اليك مالا مؤونة عليك فيه، من شكاة مظلومة، او طلب انصاف، فانتفع بما وصفت لك، واقتصر فيه على حظك و رشدك ان شاء الله. (57)

علامه مجلسی در ترجمه فراز فوق می نویسد:

باید که طولانی نشود پنهان بودن تو از رعیت خود، زیرا که پنهان بودن والیان از رعیت باعث تنگی کار مردم می شود، و والی، کم علم به هم می رساند از احوال رعیت.

و در خانه نشستن والی و راه ندادن مردم، سبب آن می شود که بر احوال مملکت خود مطلع نشود. و امور بزرگ که روی می دهد به آن کوچک نمایند و امور کوچک را عظیم نمایند، و حسن را قبیح شمارند، و قبیح را حسن جلوه نمایند و سخنان که به او رسانند حق و باطل به یکدیگر مخلوط باشد.

و نیست والی مگر بشری، نمی داند آنچه را مردم از او پنهان دارند از امور، و سخن راست و دروغ علامتی ندارد که به محض گفتن، توان تمیز کردن.

و حال تو از دو صورت «خالی» نیست: یا آن است که جوانمردی در بذل کردن مال در راه حق، پس چرا خود را به مردم نمی نمایی، که حق واجب را عطا کنی، و افعال نیکو از تو به رعیت صادر شود، یا آن است که مبتلایی به بخل و نمی خواهی که عطا کنی، و حاجات مردم را روا کنی، باز نباید که پرده نشین گردی و در بر روی مردم ببندی، زیرا که چون مردم از عطای تو آیس و ناامید گردند، زود دست از سؤال برمی دارند، با آن که اکثر حاجات مردم طلب مال نیست که نقصانی به تو برسد، مانند آن که بر کسی ظلمی شده، به تو شکایت می کند، یا دعوی دارد و حکم عدلی از تو می خواهد، پس منتفع شو به آنچه وصف کردم برای تو، و اکتفا کن در آن، بر آنچه بهره ور شدی و صلاح تو در آن است ان شاء الله. (58)

مؤلف در شرح عبارت «الاحتجاب منهم یقطع عنهم علم ما احتجبوا دونه فیصغر عندهم الکبیر و یعظم الصغیر...» می نویسد: ضمیر «هم» در عنهم و «عندهم» به ولات برمی گردد و معنای جمله این است که احتجاب طولانی حاکمان از مردم سبب می شود که والیان، امور بزرگ را به واسطه تسویل و فریب اعوان و صاحبان اغراض، کوچک و امور کوچک را بزرگ بیندارند (59).

نکته فوق به لزوم کسب اطلاعات صحیح از منابع معتبر و موثق از سوی حاکم اسلامی تاکید دارد.

ایشان در توضیح این فراز «و لیست علی الحق سمات...» می گوید: مقصود آن است که بر سخن حق و یا سخن باطل علامات و نشانه هایی نیست، تا به واسطه آن علامات، حق و باطل به محض شنیدن شناخته شوند بنابراین ناگزیر برای تمییز و تشخیص حق و باطل از یکدیگر باید تجسس و تفحص نمود. (60)

در قسمت دیگر از عهدنامه، علی علیه السلام می فرماید:

واجعل لذوی الحاجات منك قسما، تفرغ لهم فيه شخصک، و ذهنک من کل شغل، ثم تاذن لهم علیک، و تجلس لهم مجلسا، تتواضع فيه لله الذی رفعک، و تقعد عنهم جندک واعوانک من احراسک و شرطک، تخفض لهم فی مجلسک ذلک جناحک، وتلین لهم کنفک فی مراجعتک، و وجهک حتی یکلمک متکلمهم غیر متعتع، فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول فی غیر موطن، «لن تقدس امة لایؤخذ للضعیف فیها حقہ من القوی غیر متعتع». (61)

و باید که برای صاحبان حاجات و آن ها که به تو رجوع دارند، وقتی از خود قرار دهی که فارغ گردانی در آن وقت برای ایشان، در مجلسی که در آن مجلس تواضع و تذلل کنی برای خداوندی که آفریده است و بلند گردانیده است تو را. و وضع نمایی از ایشان لشگر و یاوران خود را از دربانان و یساوان خود و پست گردان در آن مجلس برای

ایشان بال خود را، و نرم گردانی برای ایشان پهلوی خود را، در مراجعت کردن و گوش دادن به سخنان ایشان، و روی گردانیدن به سوی ایشان، تا آن که هر که خواهد با تو سخن بگوید، بی خلاف و اضطراب، سخن تواند گفت. به درستی که من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در موطن متعدده می گفت: مقدس و پاکیزه نمی شوند امتی که در میان ایشان حق ضعیف از قوی باز یافت نشود، در حالتی که ضعیف را مضطرب نسازند و به خوف نیندازند. (62)

مجلسی در باره جمله «لن تقدس» از حدیث نبوی می گوید:

یعنی امت از عیوب و نقایص پاکیزه نخواهند شد. (63)

در مذمت احتجاج «حاکم اسلامی» از مردم و گماردن حاجب و دربان برای رد ارباب رجوع، حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که مجلسی آن را در جلد 72 بحار آورده است:

ایما مؤمن کان بینہ و بین مؤمن حجاب ضرب الله عزوجل بینہ و بین الجنة سبعین الف سور مابین السور الی السور مسیره الف عام.

هر مؤمنی اگر بین خود و مؤمن دیگر حجاب و مانعی ایجاد کند «تا اینکه حاجت و مشکل او بر آورده نشود» خداوند عزوجل نیز بین این شخص و بهشت هفتاد هزار دیوار و مانع ایجاد می کند که فاصله هر دیواری تا دیوار دیگر به مقدار راه و مسیر هزار سال باشد.

در نصایح حضرت خضرعلیه السلام هم در مذمت و نکوهش احتجاج حاکم از رعیت، و رد ارباب رجوع در رساله «آداب سلوک حاکم با رعیت» خطاب به خلیفه عباسی آمده است:

«آن مرد [حضرت خضرعلیه السلام] گفت: تو امور مسلمانان را متکفل شده ای و از احوال ایشان غافل و در میان خود و ایشان دربانان و یساوان باز داشته ای، و در پس دیوارهای حصین که از گچ و آجر برآورده ای، پنهان شده ای، و درهای آهنین بر روی خود بسته ای، و دربانان با اسلحه بران بر درها باز داشته ای که مسلمانان ستم رسیده را به تو راهی نباشد.» (64)

رعایت انصاف و مساوات

در رعایت مساوات و عدم تبعیض بین خویشان و نزدیکان حاکم و دیگران، بیان جالبی از امام رضاعلیه السلام در ضمن گفتگوی آن حضرت با یکی از یاران خود نقل شده که مجلسی آن را در بحارالانوار آورده است.

بعد از آن که فضل بن سهل کشته شد، مامون هراسان و گریان به حضور امام رضاعلیه السلام رسید و از محضر آن حضرت در امر خلافت کمک طلبید، امام رضاعلیه السلام در پاسخ به مامون فرمود:

یا امیرالمؤمنین بر تو باد تدبیر در امور، و وظیفه ما نیز دعا می باشد.

راوی حدیث «محمد بن ابی عباد» می گوید: به امام رضاعلیه السلام عرض کردم:

چرا در جواب مامون تاخیر و تعلل ورزیدی و از قبول پیشنهاد او امتناع نمودی؟

حضرت فرمود:

یا اباحسن وای بر تو، من هیچ اختیاری در امور حکومتی ندارم.

راوی گوید: چون امام مرا مغموم دید فرمود:

اگر حکومت - همانگونه که تو می خواهی - به ما باز گردد، منزلت تو در نزد ما همان خواهد بود که الآن هست، سهم و نفقه تو، به اندازه ای خواهد بود که بتوانی آن را در آستین خود حمل کنی، و با تو مانند یکی از آحاد مردم

برخورد خواهد شد.

علامه مجلسی بعد از نقل این فراز از حدیث می گوید:

مراد از این عبارت، کنایه از قلت و کمی نفقه می باشد به طوری که شخص بتواند آن را در آستین لباس خود حمل کند. (65)

حدیث مذکور بیانگر لزوم رعایت مساوات و تسویه در تقسیم بیت المال از سوی حاکم اسلامی است. همچنین در یکی از نامه های حضرت علی علیه السلام که به عمال خود نوشته است به اجرای مساوات همه جانبه در جامعه اسلامی از سوی حاکم چنین توصیه و تاکید شده است:

و آس بینهم فی اللحظة، والنظر، والاشارة والتحية، حتی لا یطمع العظما فی حیفک، و لا یبئس الضعفاء من عدلک.

در میان مردم به موازات رفتار کن، حتی در نگاه کردن به آن ها، و در نظر به گوشه چشم به آن ها، و در اشاره و تحیت و درود فرستادن بر ایشان، تا این که بزرگان و اشراف قوم، در ظلم تو به دیگران (فرودستان) طمع نورزند، و ضعیفان نیز از عدالت تو نا امید نگردند. (66)

عمل به انصاف و رعایت حقوق خداوند و حقوق مردم نیز از توصیه های علی علیه السلام به مالک اشتر است:

انصف الله، وانصف الناس من نفسک، و من خاصة اهلک، و من لک فیه هوی من رعیتک. (67)

و انصاف بده خدای خود را، و با مردم از نفس خود، و از مخصوصان اهل خود، و از هر که دوست می داری از رعیت خود با انصاف عمل کن. (68)

عفو و بخشش خطاهای مردم

در عهدنامه ها و خطبه های حضرت علی علیه السلام که درباره وظایف حاکم اسلامی ایراد شده، به نادیده گرفتن خطاها و لغزش های مردم و عفو و بخشش آن ها از سوی حاکم اسلامی بسیار سفارش شده است. علی علیه السلام در عهدنامه مالک درباره روش و شیوه برخورد حاکم با خطاهای مردم چنین می فرماید:

یفرط منهم الزلل، و تعرض لهم العلل، و یؤتی علی ایدیهم فی العمد و الخطاء، فاعطهم من عفوک و صفحک، مثل الذی تحب ان یعطیک الله من عفوه و صفحه، فانک فوقهم، و والی الامر علیک فوقک، والله فوق من ولاک، وقد استکفاک امرهم و ابتلاک بهم. (69)

و از هر یک از ایشان لغزش ها واقع می شود، و علت ها ایشان را عارض می شود، و بر دست ایشان به عمد و خطا جنایت ها روی می دهد، پس عطا کن ایشان را از عفو کردن و در گذشتن مثل آنچه دوست می داری که خداوند قادر عطا کند به تو از بخشش و آمرزش خود، به درستی که بر ایشان مسلطی، و برایشان والی و حاکمی، و خداوند مسلط است بر آن که تو را والی گردانیده است و طلب امور ایشان از تو کرده است، و تو را به تسلط بر ایشان در معرض امتحان در آورده است. (70)

مجلسی در شرحی که پیرامون جمله «ویؤتی علی ایدیهم» دارد، ابتدای کلام ابن ابی الحدید را نقل می کند که گفته است:

این جمله همانند این است که گفته شود «یؤخذ علی ایدیهم» یعنی مردم توسط حاکم منع و تادیب می شوند. وی سپس قول ابن میثم را ذکر کرده که گفته است:

این جمله کنایه از این است که مردم معصوم نیستند، بلکه مرتکب خلاف و گناه از روی عمد و خطا می شوند، و

والیان نیز آن ها را در برابر اعمالشان مورد مؤاخذه قرار می دهند.
سپس مجلسی خود چند احتمال را در معنای این جمله ذکر می کند که از این قرار است.
احتمال اول:

اگر «تؤتی» طبق بعضی از نسخ فعل مخاطب باشد، معنای جمله در این صورت این خواهد بود که غرض امام بیان احتیاج حاکم به مردم و نیز متضرر شدن حاکم از ناحیه مردم است، یعنی حاکم بواسطه اعمالی که مردم مرتکب می شوند، خواه از روی عمد، و خواه از روی خطا به هلاکت خواهد رسید.
مؤلف با آوردن دو شاهد در استعمالات لغوی که «اتی» به معنای هلاکت آمده این احتمال را تایید می کند.
احتمال دوم:

کلمه «یؤتی» به صورت فعل غایب قرائت شود، همچنان که در بعضی از نسخ به این صورت آمده است. بنابراین احتمال، معنای جمله همان خواهد بود که ابن میثم اختیار کرده است.
یعنی حکام و ولات، مردم را از بعضی از تصرفات منع می کنند و ایشان را به خاطر آنچه از امور خلاف مرتکب شده اند از روی عمد و خطا، مؤاخذه می نمایند.
احتمال سوم:

چه بسا ممکن است عده ای از مردم توسط عده دیگر به اضلال و گمراهی کشانده شوند، و در نتیجه آلت دست گمراه کنندگان قرار گیرند، و اعمال قبیح از آن ها سربرزند در این صورت بر حاکم اسلامی است که از خطاهای آن ها چشم پوشی کند. (71)
مؤلف همچنین در معنای «یفرط منهم الزلل» می گوید:

مراد این است که مردم غیر معصوم اند «و قهرا دچار اشتباه و خطا می گردند» و در معنای «علل» نیز می گوید: مقصود از آن امراض معنوی و «باطنی و روحی» است و به عبارتی علل، همان اسباب و انگیزه های معاصی می باشد. (72)

در جای دیگر از عهدنامه، علی علیه السلام مالک را به تحمل اشتباهات مردم و نادیده گرفتن خطاهای آنان فرا می خواند و می فرماید:

ثم احتمل الخرق منهم والعی، و نح عنک الضیق والانف، یبسط الله علیک بذلک اکناف رحمته، و یوجب لک ثواب طاعته. (73)

محتمل شو سفاهتی را که از ایشان (مردم) صادر می شود، یا آن که از بیان غرض عاجز مانند، و دور گردان از خویش دل تنگی و تکبر را تا حق تعالی به این سبب بگشاید بر تو اکناف و اطراف رحمت خود را، و واجب گرداند برای تو ثواب طاعت خود را. (74)

علامه مجلسی در شرح «احتمل الخرق منهم والعی» می نویسد:

یعنی «جهل» و «عی» را از آن ها تحمل کن و ایشان را به خاطر این «نقائص» عتاب مکن.
ایشان در بیان عبارت «نح عنک الضیق والانف» می گوید:

مراد از ضیق همانا تضییق و تنگ گرفتن «عرصه» بر مردم است در امور «مربوط به ایشان». و یا اینکه مراد از آن بخل است.

و معنای دیگر آن است که مقصود «ضیق الصدر» و بی حوصلگی «والی» است به آنچه از امور بر وی وارد می شود.

احتمال چهارم:

مراد از «ضیق الصدر» عجز و ناتوانی «حاکم» باشد. و مقصود از «انف» نیز امتناع از روی استکبار است. (75) همچنین به حاکم اسلامی سفارش شده است که در صورت عفو و گذشت از خطاکاران بر عفو خود پشیمان نشود.

ولاتندمن علی عفو (76)

و پشیمان مشو از عفو کردن از گناه کار رعیت خود. (77)

موضوع دیگری که در رتبه قبل از عفو و بخشش قرار دارد، و حاکم به رعایت آن توصیه شده است، «تغابی» و... «تجاهل» درباره اشتباهات مردم است. علی علیه السلام در این باره می فرماید:

وتغاب عن کل ما لایضح لک . (78)

و هر چه بر تو ثابت نشود تغافل کن و به گمان، مؤاخذه نکن. (79)

مؤلف «تغابی» را به تغافل حمل کرده و می نویسد:

معنای سخن امام علی علیه السلام این است:

ای مالک متعرض اموری که هنوز برای تو روشن نشده است نشو، اموری که موجب حد یا تعزیر می گردد، و یا باعث عتاب و عیب جویی (تعییر) مردم می شود. (80)

گفتگو و مشاوره با دانشمندان

دانشمندان همانند حاکمان از عوامل مهم ثبات، امنیت، پیشرفت و اصلاح جامعه هستند، عالمان دینی با ارایه نظریات اصلاحی خود، موجبات پیشرفت مادی و معنوی جامعه و تامین سعادت دنیوی و اخروی مردم را که هدف غایی حکومت های صالح است فراهم می آورند. در منابع حدیثی، حاکم اسلامی به تبادل نظر و مشاوره با دانشمندان دینی و حکیمان و استفاده از آرای ایشان فراخوانده شده است:

و اکثر مدارس العلماء، و مناقشة الحكماء، فی تثبیت ما صلح علیه امر بلادک، و اقامة ما استقام به الناس قبلک (81)

و بسیار با علما مدارس و مذاکره کن، و با حکیمان و با دانایان مشورت کن در امری چند که موجب صلاح امور تو است، و در اقامت «سنتی» که به آن ها اهل دیار تو مستقیم شده اند. (82)

در حدیث حضرت خضرعلیه السلام در رساله «آداب سلوک حاکم با رعیت» رهنمودهایی در باره مشاوره حاکمان با دانشمندان دینی ذکر شده و نیز به علل و عوامل گریز و پرهیز عالمان دینی از حاکمان دنیایی اشاره شده و آمده است:

منصور دوانیقی خلیفه عباسی پس از شنیدن نصایح و مواعظ «حضرت خضرعلیه السلام» با تاجر و تاسف بر حال و گذشته خود گفت:

«ای عالم رهنما و ای خبیر دانا چاره مرا در چه می دانی؟ گفت:

چاره در آن است که دانایان و هادیان و علما و راشدین با خود بداری و به قول ایشان عمل نمایی، و در امور خود با ایشان استشاره کنی، منصور گفت:

ایشان از من گریزان اند، و ایشان را نمی یابم.

گفت:

از ترس جور و بدی اعمال تو از تو گریزان اند، و لیکن:

(1) در بر روی خلق بگشا؛ (2) حاجبان و دربانان را بدرگاه خود بازمدار؛ (3) راه ستم دیده گان بر خود مبنده؛ (4) مال از حلال بگیر؛ (5) مرتکب حرام مشو؛ (6) به داد مظلومان برس؛ (7) و احقاق حقوق مسلمانان کن.

اگر چنین کنی من ضامنم که آن ها که از تو گریخته اند، به سوی تو آیند و تو را در امور خیر معاونت نمایند. (83) اطرافیان حاکم، معرف جایگاه اعتقادی و اجتماعی او در جامعه هستند، از این رو حاکم اسلامی به ارج نهادن به تقوی و پرهیزکاری و پرهیزکاران و معاشرت با اهل تقوا و ورع امر شده است.

والصق باهل الورع والصدق. (84)

«و خود را به گروهی که اهل پرهیزکاری و راستی گفتارند متصل ساز» (85)

معنای «الصق» این است که اهل ورع را از خواص و خلصای خود قرار بده. (86)

دوری از ظلم و ستم بر زیر دستان

حاکم اسلامی با اعمال ظلم و جور، خود به خود از منصب حکومت بر مسلمین برکنار، و اطاعت از او «اطاعت طاغوت» شمرده می شود و همکاری و تعامل با وی «تعاون بر اثم و عدوان»، و دوستی و محبت به او «رکون به ظالمین» محسوب و حرمت شرعی پیدا می کند. در واقع اوصاف پسندیده حاکم به این خاطر است که مانع از بیدادگری و ظلم او بر مردم باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام درباره نکوهش ظلم و سرزنش حاکم ظالم می فرماید:

و من ظلم عبادالله کان الله خصمه دون عباده، و من خاصمه الله ادحض حجه، و کان الله حربا حتی ینزع و یتوب، ولیس شیء ادعی الی تغییر نعمة الله، و تعجیل نقمته من اقامة علی ظلم، فان الله یسمع دعوة المظلومین، و هو للظالمین بالمرصاد. (87)

و هر که ستم کند بندگان را، خدا خصم او است نه بندگان، و هر که خدا خصم او شود حجت او را باطل گرداند. و محارب خدا شود. تا آنکه باز ایستد و توبه کند. و هیچ باعث [عاملی] برای تغییر یافتن و زایل شدن نعمت خدا، و زود نازل شدن عذاب [مؤثرتر] از ایستادگی کردن بر ظلم و ستم نیست، زیرا که حق تعالی دعای مظلومان را شنونده است، و ظالمان را جزا دهنده است. (88)

علامه مجلسی در بیان جمله «حتی ینزع و یتوب» می نویسد:

محتمل است توبه حاکم عبارت از ادای حقوق مردم به ایشان باشد و بازایستادن حاکم از ظلم به رعیت. زیرا حاکم مال، این که حقوق مردم را حبس نماید، ظالم محسوب می شود و ظلمی را که از آن نهی شده است ترک نکرده است.

امام صادق علیه السلام نیز در نامه خود خطاب به عبدالله نجاشی با نقل حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله وی را به اجتناب از خوار و ذلیل ساختن مؤمنان توصیه می کند:

«ای عبدالله حدیث کرد مرا، پدرم از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام که حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله فرمود:

نازل شد بر من جبرئیل امین علیه السلام و گفت:

خداوند جلیل تو را سلام می رساند و می گوید: که من برای مؤمن اشتقاق کرده ام نامی از نام های خود، زیرا نام من مؤمن است و او را مؤمن نامیده ام، پس مؤمن از من است و من از اویم هر که سعی نماید در خواری و

مذلت مؤمن، چنان است که با من روبرو محاربه کرده است و به جنگ من آمده است. (89)

پرهیز از خشونت

در نکوهش رفتار خشونت آمیز حاکم با مردم، حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که مجلسی آن را در جلد 2 بحارالانوار ذکر کرده است. امام صادق علیه السلام فرمودند که هفت طائفه اند که اعمالشان را فاسد و نابود می گردانند، یکی از آن طوائف هفتگانه، فرمانروایی است که فظ و خشن باشد، و هیچ دل رحمی و عطوفت و مهربانی در او نباشد.

علامه مجلسی در شرح این حدیث می نویسد: این دسته ها بواسطه ترک متمم اعمال خود، اعمال خود را فاسد می گردانند. از این افراد، ربیب خشن و غلیظ القلب است که سیادت و دولت و یا احسان خود به مردم را با خشونت در رفتار و گفتار خنثی و فاسد می گرداند. (90)

در عهدنامه علی علیه السلام به مالک، توصیه های سودمندی در این باره آمده است که به ترتیب همراه با ترجمه علامه مجلسی ذکر می کنیم:

در قسمتی از عهدنامه، ضمن تقسیم مردم تحت فرمان حاکم اسلامی به برادران دینی و هم کیش و غیر هم کیش آمده است:

ولاتکونن علیهم سبعا ضاریا، تغتنم اکلهم، فانهم صنفان، اما اخ لك فی الدین، و اما نظیر لك فی الخلق؛ (91)
مباش بر ایشان مانند سبع درنده، و غنیمت شماری خوردن ایشان را، زیرا که ایشان دو صنف اند، یا برادر تواند در دین، یا برادر تو نیستند و کافرند «اما» نظیر تو هستند در خلقت. (92)
همچنین حاکم اسلامی از بهانه جویی در اجرای سیاست های سخت گیرانه و مشروع جلوه دادن آن، به شدت نهی شده است:

ولاتقولن انی مؤمر آمر فاطاع، فان ذلک ادغال فی القلب، و منهكة للدين، و تقرب من الغیر؛ (93)
«مگو که من امیرم و آنچه می گویم اطاعت من کنند، زیرا که این خیال باطل، دل را فاسد می گرداند و دین را بیمار می کند، و آدمی را در عرصه بلایا و مصایب «دچار» می سازد.» (94)
در فراز دیگر از عهدنامه، علی علیه السلام مالک را از این توهم و پندار که ملک و سلطنت خود را با آدمکشی و خونریزی مستحکم سازد برحذر می دارد و می فرماید:

ایاک والدماء، و سفکها بغیر حلها، فانه لیس شیء ادعی لنقمة، ولا اعظم لتبعة، ولا احری بزوال نعمة، و انقطاع مدة من سفک الدماء بغیر الحقها... فلاتقوین سلطانک بسفک دم حرام، فان ذلک «مما یضعه و یوهنه بل یرزله « یخلقه و ینقله، فایاک و التعرض لسخط الله فان الله قد جعل لولی من قتل مظلوما سلطانا، قال الله «و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا» ولا عذر لك عندالله، ولاعندی فی قتل العمد، لان فیہ قودالبدن، فان ابتلیت بخطاء، و فرط علیه سوطک او یدک، لعقوبة، فان فی الوکزة فما فوقها مقتلة، فلاتطمحن بک نخوة سلطانک عن ان تؤدی الی اهل المقتول حقهم دية مسلمة یتقرب بها الی الله زلفی. (95)

زینهار که حذر کن از ریختن خون ها بناحق، زیرا که هیچ چیز، سبب غضب خدا و بزرگی عقوبت حق تعالی، و زوال نعمت، و کوتاهی عمر و دولت نمی شود، مانند ریختن خون حرام که همین سبب ضعف و سستی آن می گردد، بلکه زایل می گرداند و از تو، به دیگران منتقل می سازد، پس زینهار متعرض غضب پروردگار مشو، به درستی که

خدا برای ولی کسی که به ستم کشته شده باشد سلطنت قصاص قرار داده است، چنانچه فرموده است:

«و من قتل مظلوما فقل جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا»؛

هر که کشته شود به ستم، پس به تحقیق قرار دادیم برای ولی او سلطنتی، پس از حد بدر نرود کشته یا ولی قصاص به درستی که او یاری کرده شده است.

عذری نیست تو را نزد خدا، و نزد من در کشتن عمد، و در آن قصاص بدن و به عوض کشتن، لازم می شود.

و اگر مبتلا شوی به خطایی که از تازیانه یا دست تو صادر گردد، در عقوبت، که کسی را کنی و او کشته شود، زیرا که بسا با دست زدن بر کسی یابیشتر سبب قتل او گردد پس نخوت سلطنت و حکومت تو را مانع نشود از آن که به اهل مقتول حق ایشان را از دیه تسلیم کنی تا موجب قرب تو گردد نزد حق تعالی.» (96)

مجلسی در بیان این جمله از عهدنامه «فلاتطمحن بک نخوة سلطانک عن ان تؤدی الی اولیاء المقتول حقهم» می نویسد: مراد این است که عظمت و بزرگی سلطنت تو مانع از ادای دیه به اولیای مقتول «در قتل خطایی» نشود، وی سپس اضافه می کند که ظاهر این عبارت این است که در موارد خطای حاکم، در اقامه حد و تعزیر مطلقا دیه ثابت می شود، وی در اینجا اختلاف نظر امامیه را در باره خطای حاکم نقل می کند که عده ای قایلند به این که حاکم مطلقا ضامن دیه نیست «اعم از حقوق الله و حقوق الناس» و برخی می گویند دیه را در بیت المال ضامن است، هرگاه حد جاری شده از حقوق الناس باشد. اما اگر از حقوق الله باشد حاکم دیه را ضامن نخواهد بود. و بعضی نیز گفته اند که خلاف در ثبوت دیه و عدم ثبوت آن فقط در مورد تعزیز است - زیرا تعیین مقدار تعزیر منوط به اجتهاد و نظر حاکم است «بنابراین ممکن است نظر مجتهد در تعیین مقدار تعزیر در تلف نفس دخالت داشته باشد» - اما حدود از طرف شارع، مقدر و معین شده است. (97)

امام صادق علیه السلام هم در توصیه و رهنمودهای خود به عبدالله نجاشی حاکم اهواز، او را از ترساندن مؤمنان و مردمان تحت فرمانش نهی کرده و فرموده است:

ای عبدالله تو را حذر می فرمایم از آن که مؤمنی را بترسانی، به درستی که خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش علی بن ابی طالب علیه السلام که هر که نظر کند به سوی مؤمنی که او را در بیم و خوف اندازد، خدا بترساند او را در روزی که به غیر از سایه مرحمت او سایه ای نباشد، و او را در قیامت به صورت مورچه که حقیرترین خلق است محشور گرداند تا او را به محل قوبت خود رسانند. (98)

در حدیث حضرت خضرعلیه السلام هم حاکم اسلامی از عقوبت و خشم به مردم نهی شده است:

ای امیر منتهای قدرت تو بر عقوبت، کشتن است کسی را که بر او به خشم آمدی، به کشتن او امر می نمایی، و زیاده بر او تسلط نداری، پس بترس از عقوبت کسی که بر عذاب ابدی و نکال سرمدی قادر است، و ملک و پادشاهی او نهایت ندارد، و به آنچه در دلت می گذرد و در خلوت ها از تو صادر می گردد آنا فآنا مطلع است، پس چه خواهی کرد در هنگامی که تو را از قبر بیرون آورد، با نهایت مذلت، نزد خود به حساب برپا دارد، آیا در آن وقت خزاین و دفاین که اندوخته ای، فایده ای به حال تو خواهد بخشید؟. (99)

عیب پوشی و دوری از تجسس در عیوب مردم

در مقدمه این بحث حدیثی را که در باره سوءظن و لزوم بار کردن کار مؤمن بر صحت از علی علیه السلام نقل شده، ذکر می کنیم:

ضع امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک مایغلبک منه، ولاتظن بکلمة خرجت من اخیک سوءا و انت تجد لها فی

الخیر محملاً.

مجلسی در شرح این حدیث می گوید:

آنچه از برادر «دینی» تو صادر می شود، از گفتار و رفتار بر بهترین احتمالات آن حمل کن، زیرا ظن و گمان گاهی به خطا می رود، و از تجسس نیز نهی شده است کما اینکه خداوند می فرماید:

«ان بعض الظن اثم» و نیز فرموده است: «ولاتجسسوا»

تا زمانی که از آن شخص به تو چیزی برسد به طوری که تو را عاجز سازد و نتوانی آن را تاویل و توجیه نمایی، و همچنین است، اگر سخنی از برادر «دینی» تو صادر شود که دارای دو احتمال است بر تو واجب است که این سخن را بر وجه خیر حمل نمایی، گرچه این وجه خیر معنای مجازی کلام و بدون قرینه، یا از باب کنایه یا توریه و مانند این دو باشد، بویژه زمانی که خود قایل، آن را ادعا کند. (100)

لازم به ذکر است که مضمون حدیث فوق عام است و شامل حکام اسلامی نیز می گردد.

در عهدنامه مالک اشتر، وظیفه حاکم اسلامی در قبال عیوب مردم، اکتفا به تطهیر عیوب و گناهان ظاهری ایشان معرفی شده است، از این رو، وی حق تعدی و تجاوز به حریم خصوصی افراد و کشف عیوب پنهان آن ها را ندارد. علی علیه السلام مالک را از تجسس و کشف عیوب مستور مردم، نهی فرموده و به پرده پوشی آن ها امر فرموده است:

فان فی الناس عیوبا، الوالی احق من سترها، فلا تکشفن عما غاب عنک منها، فان علیک تطهیر ما ظهر لک، واللّٰه یحکم علی ما غاب عنک، فاسترالعورة ما استطعت، یسترالله منک ما تحب ستره من رعیتک. (101)

در مردم عیبی چند هست، که والی سزاوارترین مردم است به پوشانیدن آن ها، پس سعی مکن در ظاهر گردانیدن عیب ها که بر تو پوشیده است، زیرا که نیست بر تو مگر آنکه، آنچه بر تو ظاهر شود، مردم را از آن ها پاک کن، و خدا حکم می کند، در آنچه بر تو پنهان است. پس تا تو عیب پوش مردم باشی، خدا بیپوشاند بر تو آنچه دوست می داری که از رعیت بیپوشانی. (102)

امام صادق علیه السلام در توصیه های خود به عبدالله نجاشی «والی شیعه مذهب اهواز» در باره دوری از تجسس در عیوب و لغزش های مردم، پنج حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است:

حدیث اول:

ای عبدالله شنیدم از پدرم از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله، روزی به اصحاب خود گفت:

ای گروه مردمان به درستی که مؤمن نیست کسی که به زبان ایمان آورد و به دل ایمان نیاورد، پس تجسس ننمایید لغزش ها و گناهان مؤمنان را، به درستی که هر که لغزش مؤمن را تتبع نماید، او را در دنیا، در میان خانه خود رسوا گرداند. (103)

حدیث دوم:

ای عبدالله خبر داد مرا پدرم از پدرانش که روزی حضرت سید انبیا به سید اوصیاعلیهما السلام گفت:

یا علی مناظره و مجادله مکن با کسی، تا نظر کنی در احوال نهانی او، اگر نیک باشد با او معارضه مکن، زیرا که خدا دوست خود را و نمی گذارد و دست از یاری «او» بر نمی دارد، اگر احوال نهانی او بد باشد، همان بدی های او برای او بس است. اگر سعی کنی که به او ضرر رسانی، زیاده از آنچه خود به خود کرده است، نتوانی، زیرا که

ضررهای دنیوی را در جنب عقوبات اخروی قدری نباشد. (104)

حدیث سوم:

ای عبدالله، فرمود مرا پدر نیک احترام، از پدران رفیع مکان که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: هر که در حق مؤمن بگوید، آنچه دیده های او دیده و گوش های او شنیده، که موجب عیب او باشد، و مروت او را در نظر مردم منهدم و ضایع گرداند، او از آن ها است که عزیز جبار و کریم ستار در حق ایشان فرموده است: «ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا والآخره»؛ آنان که دوست می دارند که شایع گردد امور قبیحه در حق آنان که ایمان آورده اند، از برای ایشان عذابی دردناک است در دنیا و آخرت. (105)

حدیث چهارم:

ای عبدالله گفت پدر اطهرم، از پدران عالی شان خود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر که روایت کند از برادر مؤمنش روایتی که خواهد درهم شکند مروت و مردی و نیک نامی او را در میان مردم و عیب او را ظاهر گرداند، خدا او را باز دارد تا آن که بدر شدی، از آنچه گفت بیاورد، و هرگز نتواند.» (106)

حدیث پنجم:

ای عبدالله حدیث کرد مرا پدرم از پدران اطهارش از حیدر کرارعلیه السلام که حضرت نبی مختارصلی الله علیه وآله فرمود: ادنای کفر آن است که، مردی از برادر مؤمن خود کلمه ای شنود و آن را حفظ نماید و در خاطر نگه دارد، به قصد آن که او را به آن کلمه رسوا گرداند، این گروه را در آخرت بهره ای از رحمت حق تعالی نیست. (107)

طرد عیب جویان و سعایتگران

حاکم اسلامی باید افرادی را که قصد عیب جویی و سخن چینی و تخریب شخصیت دیگران را دارند و خود را ناصح و دلسوز حاکم جلوه می دهند، از خود دور سازد. در فرازی از عهدنامه، علی علیه السلام در این باره می فرماید: ولیکن ابعد رعیتک منک، واشنوؤهم عندک، اطلبهم لمعایب الناس. (108)

باید که دورترین رعایا و دشمن ترین ایشان نزد تو کسی باشد که بیشتر طلب عیوب مردم می کنند. (109)

و در جای دیگر می فرماید:

ولاتعجلن الی تصدیق ساع، فان الساعی غاش، و ان تشبه بالناصحین؛ (110)

و زود تصدیق بدگویان را مکن، بدرستی که ایشان فریب دهندگان به ظاهر خبر می نمایند. (111)

مؤلف در تعریف ساعی می گوید:

والساعی من یسعی الی الوالی بزم الناس و جرائمهم؛

یعنی سخن چین و سعایتگر کسی است که جرایم و خطاهای مردم را به والی رساند و نزد او از مردم بدگویی کند. (112)

امام صادق علیه السلام نیز از عبدالله نجاشی می خواهد که از سخن چینان دوری گزیند: و زینهار بپرهیز از بدگویان و سخن چینان، و احدی از ایشان، نزدیک خود راه مده و مصاحب خود مکن، و سخن ایشان را قبول مکن که خدا را به خشم آوری، و خود را رسوا گردانی.

دوری از خلف وعده

حکام جور برای جلب حمایت عمومی و تثبیت قدرت و موقعیت سیاسی، اجتماعی خود با استفاده از ابزار تبلیغات وعده و نویدهایی به مردم می دهند، لیکن تا احساس اطمینان و ثبات و قدرت و سلطه بر مردم کردند وعده های خود را نادیده می گیرند، اولین اثر زیانبار خلف وعده برانگیخته شدن بدگمانی مردم به حاکم و از بین رفتن محبوبیت و مقبولیت اجتماعی او در نزد مردم است. علی علیه السلام در مذمت و نکوهش این خصلت مذموم می فرماید:

و ایاک ... ان تعدهم فتتبع موعودک بخلفک... فان الخلف یوجب المقت عندالله و عندالناس، قال الله تعالی «کبر مقتا عندالله ان تقولوا مالا تفعلون»؛

زینهار وعده کنی و وفای به آن نمایی، زیرا خلف وعده موجب غضب است، نزد خدا و نزد مردم، حق تعالی می فرماید:

«کبر مقتا عندالله ان تقولوا مالا تفعلون»؛

بزرگ است از جهت مقت و غضب نزد خدا، آن که بگوید آنچه را عمل نمی کنید. (113)

دوری از غفلت و تغافل از امور مردم

حاکم اسلامی همانگونه که به هشیاری و آگاهی به مسایل و امور کشور توصیه شده است، از تغافل و غفلت از مسایل و مشکلات مردم که باعث سوءاستفاده فرصت طلبان و گسستگی امور می شود، نیز نهی شده است. بخشی از عهدنامه مالک اشتر اختصاص به این موضوع دارد:

ایاک ... والتغابی عما تعنی به مما وضع للعیون، فانه ماخوذ منك لغيرک، و عما قليل، تنكشف عنک اغطیة الامور، و یبرز الجبار بعظمته، و ینصف منك للمظلوم. (114)

«و تغافل مکن از امری چند که از تو سؤال خواهند کرد، از دادرسی مظلومان، و رفع ستمکاران -آنچه بر دیده ها ظاهر شده باشد- زیرا که در قیامت تو را برای ایشان مؤاخذه خواهند کرد، و بعد از اندک زمانی پرده از روی کارها برخواهد خواست، و خداوند جبار با عظمت و جلال متوجه احوال و اعمال عباد خواهد شد و انتقام از ظالمان برای مظلومان خواهد گرفت.» (115)

علامه مجلسی در بیان جمله «ایاک والتغابی عما تعنی به مما قد وضع للعیون» می گوید:

زینهار از تغافل از آنچه که خواص تو انجام می دهند، یا زینهار از تغافل از مطلق امور منکره، زیرا مردم در این امور تو را قصد می کنند «و تو را مسؤول می دانند» و به خاطر کسی که بر او ستم شده، تو مؤاخذه و معاقب خواهی شد.

وی سپس اضافه می کند که تخصیص به امور آشکار (مما قد وضع للعیون) شاید به خاطر اشنع بودن این نوع از امور است که بر «همگان» آشکار است. و یا اینکه ذکر این نوع از امور به این منظور است که سزاوار بر والی نیست که از عیوب و معاصی پنهانی مردم تجسس کند، بلکه هشیاری او باید متوجه امور آشکار مردم باشد.

مؤلف سپس در معنای جمله «ماخوذ منك لغيرک» می گوید:

یعنی معاقب خواهی شد بر آن امری که از آن غفلت کردی، با اینکه تو از آن استفاده نبردی، بلکه دیگری از آن بهره مند گردید «و تو ملزم هستی که پاسخ ظلم و ستم کارگزاران خود به مردم را بدهی. (116)

و در حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شد می فرماید:
ویجب علی الوالی ان یکون کالرعی لایغفل عن رعیتہ، ولایتکبر علیہم;
بر والی فرض و واجب است، که مانند چوپان باشد و از حال رعیت خود غافل نگردد، و بر آن ها تکبر نیز نوزد.
(117)

پرهیز از منت گذاشتن بر مردم

علی علیه السلام مالک را از این عمل ناپسند چنین برحذر می دارد:
و ایاک والمن علی رعیتک باحسانک، او التزید فیما کان من فعلک... فان المن یبطل الاحسان، والتزید یدھب بنور الحق. (118)

علامه مجلسی در ترجمه متن فوق می نویسد:

«و زینهار منت مگذار بر رعیت خود، به احسانی که به ایشان به عمل می آوری، یا زیاده از آنچه کرده ای برایشان بشماری... زیرا که منت احسان را باطل می گرداند، و زیاده گفتن، ضایع می گرداند کرده ها [اعمال را] (119)
در جای دیگر از عهدنامه در باره اعطای نیکو، و لزوم تواضع در مقام اعطا و احسان چنین آمده است:
و اعط ما اعطیت هنیئاً، و امنع فی اجمال و اعدار، و تواضع هناک، فان الله یحب المتواضعین. (120)
و آنچه عطا می کنی، چنان کن که بر گیرنده گوارا باشد، و اگر منع می کنی باید که مقرون به مدارا و عذرخواهی و زبان خوش باشد. و فروتنی کن در این مقام (مقام بخشش) به درستی که خدا دوست دارد تواضع کننده را.
(121)

مجلسی در باره «اعطای هنیی ء» می نویسد: اعطای هنیی ء و گوارا، آن است که عطا مشوب و مخلوط به منت و اذیت و مانند آن نباشد. (122)

پرهیز از حضور در میهمانی اشراف

هنگامی که خبر حضور عثمان بن حنیف (123) والی بصره، در میهمانی یکی از اشراف بصره به ایشان رسید، نامه عتاب آمیزی به او نوشت و او را از حضور و شرکت مجدد در این نوع از مجالس میهمانی که فقرا از آن رانده می شوند و ثروتمندان و اشراف به آن خوانده می شوند و نیز استفاده از طعام های مشتبّه برحذر داشت.
علامه مجلسی ترجمه این حدیث را در فصل دوم رساله «آداب سلوک حاکم با رعیت» ذکر کرده است. ترجمه آغاز این حدیث به قلم ایشان چنین است:

«ای پسر حنیف، خبر به من رسیده که مردی از جوانان یا جوان مردان بصره تو را به خوانی دعوت نموده، پس مسارعت نموده ای به سوی آن. اختیار می کرده اند برای تو الوان طعام ها و نقل می کرده اند، سوی تو، انواع کاسه ها. و گمان نداشتم که تو اجابت کنی به سوی طعام قومی که، فقیران را از آن طعام دور کنند و اغنیا را دعوت نمایند.

پس نظر کن به سوی آنچه می خوری از طعام ها هرچه مشتبّه است بر تو علم آن، پس بینداز آن را و تصرف مکن، و آنچه یقین داشته باشی که از وجوه حلال بهم رسانده ای تناول کن.» (124)

علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار در توضیح نهی ولات از حضور در میهمانی اشراف می نویسد:
بدان که کلام حضرت علی علیه السلام ظهور دارد در نهی از قبول مثل این دعوت ها از دو جهت:

جهت اول: این است که این، طعام و میهمانی قومی است که تهی دستان از آن رانده شده اند و ثروتمندان به آن فرا خوانده شده اند. پس این عده از اهل ریا و سمعه می باشند، و اجابت نکردن و رد دعوت چنین کسانی اولی است.

جهت دوم: این نوع میهمانی ها از اموری است که مظنه حرمت در آن می رود، پس بهتر آن است که از خوردن چنین طعامی اجتناب شود.

تحقیقی در معنای نهی در عهدنامه

مؤلف در ادامه به تحقیق در معنای نهی می نویسد:

با توجه به معانی فوق، ممکن است نهی در کلام علی علیه السلام عام باشد «یعنی شامل غیر والیان نیز شود» و اجابت چنین دعوت هایی مکروه باشد.

احتمال دیگر آن است که نهی، خاص و مختص ولات باشد. همچنان که جمله ای که علی علیه السلام به عاصم و ابن زیاد فرمود که «انی لست کانت ان الله افترض علی ائمة العدل ان یقذروا انفسهم بضعة الناس کیلا یتبیغ بالفقیر فقره»

اشعار بر اختصاص نهی به ولات دارد. با این توضیح: مخاطب در سخنان علی علیه السلام که فرمود: «الا ان امامکم» و نیز این جمله ایشان که اظهار داشت «اعینونی» عبارت از والیان هستند. در نتیجه نهی در این روایت یا برای تحریم حضور ولات در این نوع از میهمانی ها است و یا نهی تنزیهی و کراهتی است.

البته حمل کردن نهی بر نهی تنزیهی با این کلام حضرت علی علیه السلام که فرمود: «الا و انکم لاتقدرون علی ذلک» منافات ندارد، زیرا ظاهر این عبارت اشاره به ساده زیستی طاقت فرسای علی علیه السلام دارد و این نوع زهد و ساده زیستی اختصاص به خود آن حضرت داشت.

بنابر احتمال دوم (یعنی حمل نهی بر کراهت)، کراهت حضور ولات در چنین مجالسی شدیدتر خواهد بود. علامه مجلسی احتمال سومی را نیز مطرح می کند: و آن استعمال نهی در معنای عام است یعنی اعم از حرمت و کراهت [طلب ترک] ولی در مقام عمل هر کدام از ولات و غیر ولات، حکم مختص به خود را داشته باشند. در این صورت نیز خطاب «نهی» در کلام علی علیه السلام عام و ویژه ولات نخواهد بود.

وی احتمال چهارمی را نیز مطرح کرده و می گوید:

با توجه به این فراز از سخنان علی علیه السلام که فرمود «یستطاب لک الالوان» ممکن است وجه دیگری از نهی استفاده شود و آن این است که این نهی، مربوط به نهی از اجابت دعوت اسراف گران و مبذران است، به صورت نهی تحریمی، اعم از عمومیت خطاب، و خصوصیت خطاب.

نظیر این نهی، نهی ای است که درباره منع والیان از اخذ هدایا رسیده است، و جمله «یستطاب لک وینقل الیک» مؤید این احتمال اخیر می باشد.

و در فرض حمل نهی، بر نهی تنزیهی، این نهی نسبت به حاکمان اشد خواهد بود.

و یا این که، نهی اعم از تحریمی و تنزیهی باشد، همانگونه که در احتمال سوم ذکر شد.

وی در آخر بحث، مبنای احتمالات اخیر (احتمالات مربوط به معنای چهارم) را ذکر می کند که همان انقسام اسراف به اسراف حرام و اسراف مکروه است. (125)

گفتنی است که مجلسی خلاصه ای از شرح این حدیث را که در اینجا ذکر شد در جلد 40 بحارالانوار نیز در ذیل

این حدیث آورده است. (126)

لازمه احتمالات چهارگانه ای که علامه مجلسی در شرح و تفسیر این حدیث درباره حضور والی در میهمانی اسراف ارائه نموده است، قول به تفصیل خواهد بود، بدین ترتیب که گاهی این حضور حرام است و آن در جایی است که مظنه حرمت از جهت اسراف و تبذیر و یا مشتبّه بودن طعام در بین باشد و گاهی هم مکروه خواهد بود. البته این کراهت در حق والی کراهت شدید است و آن در موردی است که اسراف و تبذیر و شبهه حرمت در بین نباشد. نکته قابل توجه این است که معنای التزامی حرمت یا کراهت استفاده والی از طعام های لذیذ، استحباب ترک این نوع طعام ها خواهد بود.

در باره این موضوع «یعنی استحباب ترک طعام های لذیذ بر پیامبرصلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام» و «نیز خلفاء» روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که روزی پیامبرصلی الله علیه وآله روزه بودند و در هنگام افطار آشامیدنی طلب فرمودند، یکی از اصحاب، شیری را که با عسل مخلوط شده بود، خدمت آن حضرت آورد، وقتی پیامبرصلی الله علیه وآله آن را نزدیک دهانش برد، آن را از خود دور کرده و فرمود: شرابان! یکتفی باحدهما من صاحبه لا اشربه ولا احرمه ولكن اتواضع لله.

این دو نوع آشامیدنی است که به یکی از آن دو می توان بسنده کرد، من این را از روی تواضع به خداوند نمی آشامم، ولی حرام هم نمی کنم.

علامه مجلسی در بیانی که در ذیل این روایت دارد می نویسد:

این روایت دلالت بر استحباب ترک استفاده از طعام های لذیذ دارد.

وی سپس اضافه می کند که اخبار زیادی که دلالت به جواز استفاده از طبیات و رزق طیب دارد، با این مطلب معارضه ندارد. او در جمع بین این روایات می گوید:

استحباب ترک غذاهای لذیذ، اختصاص به پیامبرصلی الله علیه وآله و نیز ائمه علیهم السلام دارد، همچنان که از بعضی از اخبار این معنی استفاده می شود. (127)

سخنان علی علیه السلام خطاب به عثمان بن حنیف این معنی یعنی «استحباب ترک طعام های لذیذ» در باره حاکمان اسلامی را نیز تایید می کند.

عدم استفاده از مکر، حيله و غدر در مسایل سیاسی

در سیاست و اخلاق سیاسی، این سؤال مطرح است، که آیا حاکم اسلامی در امور سیاسی و رفتار سیاسی می تواند از مکر و حيله و خدعه استفاده کند؟ آیا والی در برابر مردم و کارگزاران حکومتی، برای قانع ساختن ایشان و نیز برای وادار شدن آن ها به اطاعت، می تواند از نیرنگ و فریب بهره گیرد؟ و نیز در نقض پیمان صلح و غیر آن آیا مجاز است به حيله و مکر متوسل شود؟ و استفاده از خدعه در میدان جنگ بر حاکم اسلامی مجاز است یا خیر؟ و بالاخره آیا تفاوتی بین مکر بد (مکرالسیئی) و مکر خوب (مکر خیر) در جواز استفاده از قسم اخیر و عدم جواز استفاده در قسم اول، وجود دارد یا نه؟

در پاسخ به این سؤال ها، علامه مجلسی، اخبار و احادیث و بیاناتی را نقل کرده که در عمده آن ها، حاکم اسلامی، به خاطر استفاده از مکر و حيله مذمت و نهی شده و از طرفی به مراعات کیاست و فطانت و زیرکی امر شده است.

وی در تعریف «غدر» به نقل از قاموس می نویسد:

الغدر ضد الوفاء... و يطلق الغدر غالبا على نقض العهد و البيعة، و ارادة ايصال السوء الى الغير بالحيلة بسبب خفي. (128)

غدر ضد وفا است و غالبا بر دو معنى اطلاق مى شود:

1- پيمان شکنى و نقض بيعت.

2- قصد بدى رساندن به ديگرى به وسيله اسبابى که بر طرف مقابل پوشيده و مخفى است.

مؤلف به نقل از قاموس در معنى خدعه مى گويد:

«خدعه، اى ختله و اراد به المکروه من حيث لايعلم؛

خدعه، يعنى بدى رساندن به کسى از راهى که نمى داند و غافل است.

همچنين قاموس مکر را به خدعه معنى کرده است.

مجلسى در تعريف مفهوم مکر به نقل از راغب اصفهاني مى نويسد:

المکر صرف الغير عما يقصده بحيلة، و ذلك ضربان محمود و هو ان يتحرى بذلك فعل جميل، و على ذلك قال الله عزوجل: «والله خيرالماكرين» و مذموم و هو ان يتحرى به فعل قبيح، قال الله تعالى «ولايحقيق المکر السيىء الا باهله».

مکر يعنى، منصرف کردن ديگرى از مقصود خود به وسيله چاره جويى، و مکر بر دو قسم است:

قسم اول: مکر پسنديده و آن در صورتى است که شخص مکر کننده از مکر خود، تحقق فعل جميل «و امر خيرى» را طلب و اراده نمايد، بر همين اساس است که خداوند مى فرمايد: «خدا بهترين مکر کنندگان است» قسم دوم: مکر مذموم و ناپسند است و آن در جايى است که مکر کننده تحقق فعل قبيح و زشتى را اراده کند. خداوند در اين باره فرموده است «احاطه نمى کند مکر بد مگر بر اهلش».

راغب اصفهاني در معنى خدعه مى گويد:

خدعه يعنى کسى را از کارى که درصدد انجام آن است بازداشتن به وسيله امرى که خدعه گر آن را بر خلاف آنچه در دل دارد اظهار نمايد. «يعنى در باطن قصدش بدى و ضرر رساندن به ديگرى است، ولى در ظاهر خود را خيرخواه نشان مى دهد».

وى در فرق بين خدعه و مکر مى گويد:

هرگاه اين دو لغت با هم به کار روند، مکر به معنى چاره جويى نفس و به کار بستن راي و نظر در انجام آنچه نبايد انجام دهد و نيز كيفيت انجام آن مى باشد، ولى در ظاهر مکر کننده خود را چنان نشان مى دهد که در صدد انجام کار ديگرى است. خدعه آن است که اين امور را در عمل ظاهر مى سازد و عليه کسى که به او اراده بدى کرده است، پياده مى کند (129).

از مواردى که در منابع حديثى ما از کاربرد نيرنگ و فريب توسط حاکم اسلامى در مسايل سياسى مذمت و نهى شده است، قضيه سرزنش معاويه توسط على عليه السلام به دليل استفاده او از مکر و حيله در گمراه ساختن مردم است.

علامه مجلسى روايتى را از على عليه السلام نقل کرده است که فرمود:

«لولا ان المکر و الخديعة فى النار لکنت امکر الناس»

اگر حيله و خدعه و صاحبان شان در آتش جهنم نبودند هر آينه مکر کننده ترين مردمان بودم.

مجلسى در شرح اين حديث مى نويسد:

علی علیه السلام این سخنان را به خاطر این فرمود که مردم معاویه را به عقل و تیزهوشی نسبت می دادند و علی علیه السلام را به ضعف و سستی در رای، چون مردم حيله های معاویه را که مبتنی بر دروغ و غدر و مکر بود کارساز و موفقیت آمیز می دیدند.

از این رو علی علیه السلام برای رفع «این پندار باطل» فرمودند که ایشان از معاویه به حيله «واعمال آن» آشناتر است اما چون به کار بردن حيله «ومکر و دروغ» مخالف امر خداوند است، از این امور «در جهت پیشرفت سیاست های خود» استفاده ننمود. (130)

علی علیه السلام در نهج البلاغة در این باره می فرماید:

ولقد اصبحنا فی زمان، اتخذ اکثر اهله الغدر کیسا، و نسبهم اهل الجهل فيه الى حسن الحيلة، ما لهم قاتلهم الله؟ قدیری الحول القلب وجه الحيلة، و دونه مانع من امرالله و نهیه، فیدعها رای العین بعدالقدرة علیها، و ینتهز فرصتها من لاحریجة له فی الدین.

ما در زمانی زندگی می کنیم که مردمان آن، بی وفایی و پیمان شکنی را زیرکی به حساب می آورند، و مردم جاهل نیز ایشان را به حسن تدبیر نسبت می دهند. چه شده است ایشان را، خدا بکشد آن ها را «مرگ و نفرین باد بر ایشان» چه بسا شخص «مؤمن» راه حيله را می داند و می شناسد و قدرت استفاده از آن را هم دارد، اما دستور و نهی خداوند مانع او می شود. ولی کسی که تقوی ندارد، در انتظار فرصت استفاده از آن به سر می برد.

مجلسی در شرح این فراز از سخنان علی علیه السلام کلام بعضی از شارحین نهج البلاغة را آورده که گفته است: این مطلب مبتنی بر جهل دو طایفه به ثمره و نتیجه غدر و عدم فرق گذاری بین غدر و کیس است. زیرا غدر وقتی به معنای آگاهی به وجه و «راه» حيله و واقع ساختن آن بر «مغذور به» باشد و کیس نیز به معنای آگاهی به وجه حيله و مصالح باشد [در مواردی که سزاوار است] در نتیجه بین این دو معنی اشتراک و اجتماع حاصل می شود، «ماده اجتماع و قدر مشترک عبارت از» «تفطن» زیرکی و آگاهی به حيله و استخراج آن به وسیله آرا و نظر «و فکر» می باشد.

زیرکی و آگاهی غادر به حيله ای است که موافق با قوانین شریعت و مصالح دین نیست، ولی کیس تفطن و آگاهی به حيله ای است که موافق با قوانین شریعت و مصالح دین است.

به خاطر باریک بودن فرق بین این دو، غادر، غدرش را به کیس شبیه می سازد، و افراد نادان نیز او را به حسن حيله نسبت می دهند، همان طوری که در باره معاویه و عمروبن العاص و مغیره بن شعبه و امثال ایشان این نسبت را به آن ها داده اند، و حال آنکه نمی دانند حيله غادر وی را به رذالت فجور می کشاند، و هیچ حسنی در حيله ای که منجر به فجور شود وجود ندارد، به خلاف حيله و مصلحت کیس، زیرا این حيله منجر به عدل و داد می گردد.

مجلسی در خاتمه این بحث اضافه می کند: شناخت بیشتر و قدرت زیادتر علی علیه السلام نسبت به این امور امری ظاهر است زیرا مدار و ملاک «مکر» بر کار برد فکر در درک حيله ها و نیز شناخت طرق مکروهات و بدی ها و چگونگی رساندن آن به دیگری به وجهی است که طرف مقابل متوجه آن نگردد و علی علیه السلام به خاطر وسعت علمش آشناترین مردم به جمیع امور بود.

در جای دیگر علی علیه السلام در مذمت غدر و خدعه می فرماید:

«یا ایها الناس لولا کراهیة الغدر لکنت من ادهی الناس، الا ان لكل غدرة فجرة، ولكل فجرة کفرة الا و ان الغدر والفجور و الخیانة فی النار.

مجلسی بعد از آنکه «دهاء» را به تیزهوشی معنی کرده است می گوید: گویا مراد از دهاء در اینجا طلب دنیا به وسیله حيله به کار بردن، رای و فکر در راه های غیر مشروع، از اموری که موجب رسیدن به مطالب دنیوی و تحصیل مطالب دنیوی می شود، می باشد، و چنین فرد طالب دنیا، داهی نامیده می شود و این معنی مستلزم غدر به معنای نقض عهد و ترک وفا می شود. (131)

لازم به ذکر است که استفاده از مکر و خدعه در میدان جنگ امری مطلوب است و سخن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در این باره که فرمود:

ان الحرب الا الخدعة (132)

مؤید این مدعی است. مردی از قبیله ثقیف گفت: که علی علیه السلام مرا «طلبید» و به عنوان عامل خراج «بانقیا» و منطقه ای از مناطق اطراف کوفه منصوب کرد. و در حالی که مردم «در مجلس» حاضر بودند حضرت به من سفارش نمود که در امر خراج دقت کن و در اخذ و گردآوری آن کوشا باش، بطوری که درهمی از آن را فرو نگذاری، و هرگاه اراده عزیمت به «قادیسیه»، محل اموریت خود داشتی مرا ملاقات کن.

راوی می گوید: «در هنگام عزیمت» پیش علی علیه السلام رفتم و آن حضرت خطاب به من فرمود: آنچه از من در حضور مردم شنیدی خدعه بود، مبادا مسلمانی را، یا یهودی و یا نصرانی را به خاطر یک درهم مورد ضرب و شتم قرار دهی، یا اینکه چهارپایان را به خاطر اخذ خراج به معرض فروش بگذاری، به درستی که ما امر شده ایم که از ایشان آنچه اضافه و افزون بر نفقه آن ها است اخذ نماییم. (133)

به نظر می رسد که سخنان علی علیه السلام در حضور مردم بدین خاطر بود که آن ها سستی و سهل انگاری در امر حکومت را از زبان آن حضرت نشنوند و تساهل در امر خراج را تجربه نکنند.

فهرست منابع

1- بحارالانوار، مجلدات مختلف، علامه مجلسی، انتشارات مؤسسه وفا، بیروت.

2- بیست و پنج رساله فارسی، علامه مجلسی، کتابخانه آیت الله مرعشی، 1412 ق.

3- حلیۃ المتقین، علامه مجلسی، انتشارات رشیدی، 1362 ش .

4- مفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، دفتر نشر کتاب، 1404 ق .

مجلدات مورد استفاده در تهیه این مجموعه از کتاب بحارالانوار عبارتند از:

جلد 1، ج 2، ج 3، ج 4، ج 27، ج 33، ج 34، ج 40، ج 41، ج 49، ج 72، ج 74.

پی نوشت ها:

1. بیست و پنج رساله فارسی، ص 135.

2. همان.

3. همان، صص 161- 162.

4. بیست و پنج رساله فارسی، ص 162.

5. بحارالانوار، ج 33 ص 639 ح 744.

6. بحارالانوار، ج 74 ص 240 ح 1.
7. بیست و پنج رساله فارسی، صص 179-135.
8. بحارالانوار، ج 3، ص 274، ح 7.
9. بحارالانوار، ج 3، صص 275-274، ح 7.
10. بحارالانوار، ج 34، صص 184-183، ح 983.
11. بحارالانوار، ج 34، صص 189-188، ح 983.
12. همان، صص 184-183، ح 983.
13. بحارالانوار، ج 34، ص 190، ح 983.
14. بحارالانوار، ج 34، ص 190، ح 983.
15. بحارالانوار، ج 34، صص 184-183، ح 983.
16. بحارالانوار، ج 34، صص 184-183، ح 983.
17. بحارالانوار، ج 34، صص 191-190، ح 983.
18. بحارالانوار، ج 74، ص 246، ح 1.
19. بیست و پنج رساله فارسی، صص 142-141.
20. بحارالانوار، ج 33، ص 604، ح 744.
21. بیست و پنج رساله فارسی، ص 142.
22. بحارالانوار، ج 4، ص 103، ح 16.
23. بیست و پنج رساله فارسی، ص 168.
24. بحارالانوار، ج 33، صص 483-482، ح 687.
25. بحارالانوار، ج 33، ص 632، ح 744.
26. بحارالانوار، ج 33، ص 489، ح 694.
27. بحارالانوار، ج 74 ص 243 ح 1.
28. بیست و پنج رساله فارسی، ص 139.
29. بیست و پنج رساله فارسی، ص 168.
30. بحارالانوار، ج 33، ص 601، ح 744.
31. بیست و پنج رساله فارسی، صص 139-138.
32. بحارالانوار، ج 33، ص 616، ح 744.
33. بحارالانوار، ج 33، ص 601، ح 744.
34. بیست و پنج رساله فارسی، ص 139.
35. بحارالانوار، ج 33، ص 602، ح 744.
36. بیست و پنج رساله فارسی، صص 141-140.
37. بحارالانوار، ج 33، ص 600، ح 744.
38. بیست و پنج رساله فارسی، ص 136.
39. بحارالانوار، ج 33، صص 605-604، ح 744.

40. بیست و پنج رساله فارسی، صص 143-144
41. بحارالانوار، ج 33، ص 622، ح. 744
42. بحارالانوار، ج 74، ص 248، ح. 1
43. ترجمه این قسمت از عهدنامه در رساله «آداب سلوک حاکم با رعیت» نیامده است.
44. بیست و پنج رساله فارسی، صص 174-175
45. بحارالانوار، ج 33، ص 610، ح. 744
46. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 157
47. بحارالانوار، ج 33، ص 604، ح. 744
48. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 142
49. بیست و پنج رساله فارسی، صص 163-164
50. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 170
51. بیست و پنج رساله فارسی، صص 171-172
52. بحارالانوار، ج 33، ص 608، ح. 744
53. بیست و پنج رساله فارسی، صص 151-152
54. بحارالانوار، ج 49، صص 165-170، ح. 5
55. بحارالانوار، ج 74، ص 258، ح. 1
56. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 152
57. بحارالانوار، ج 74، صص 260-261، ح. 1
58. بیست و پنج رساله فارسی، صص 155-156
59. بحارالانوار، ج 33، ص 633، ح. 744
60. همان، ص 633، ح. 744
61. بحارالانوار، ج 74، ص 258، ح. 1
62. بیست و پنج رساله فارسی، صص 152-153
63. بحارالانوار، ج 33، ص 632، ح. 744
64. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 176
65. بحارالانوار، ج 49، ص 171، ح. 8
66. بحارالانوار، ج 33، صص 482-483، ح 687؛ نهج البلاغه، نامه. 27
67. همان، ص 601، ح. 744
68. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 138
69. بحارالانوار، ج 33، ص 600، ح. 744
70. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 137
71. بحارالانوار، ج 33، صص 613-614، ح. 744
72. بحارالانوار، ج 33، ص 613، ح. 744
73. بحارالانوار، ج 74، ص 258، ح. 1

74. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 153.
75. بحارالانوار، ج 33، ص 632، ح. 744.
76. بحارالانوار، ج 33، ص 600، ح. 744.
77. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 137.
78. بحارالانوار، ج 33، ص 601، ح. 744.
79. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 139.
80. بحارالانوار، ج 33، ص 617، ح. 744.
81. بحارالانوار ج 33 ص 603 ح. 744.
82. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 141.
83. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 179.
84. بحارالانوار، ج 33، ص 602، ح. 744.
85. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 141.
86. بحارالانوار، ج 33، ص 618، ح. 744.
87. بحارالانوار، ج 33، ص 601، ح. 744.
88. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 138.
89. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 173.
90. بحارالانوار، ج 2، ح. 14.
91. بحارالانوار، ج 33، ص 600، ح. 744.
92. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 137.
93. بحارالانوار، ج 33، ص 600، ح. 744.
94. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 137.
95. بحارالانوار، ج 74، ص 263، ح. 1.
96. بیست و پنج رساله فارسی، صص 159-158.
97. بحارالانوار، ج 33، ص 636، ح. 744.
98. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 171.
99. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 178.
100. بحارالانوار، ج 72، صص 199-200، ح. 21.
101. بحارالانوار، ج 33، ص 601، ح. 744.
102. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 139.
103. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 172.
104. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 173.
105. همان، ص. 174.
106. همان، ص. 174.
107. بیست و پنج رساله فارسی، ص. 174.

108. بحارالانوار، ج 33، ص 601، ح 744.

109. بیست و پنج رساله فارسی، ص 139.

110. بحارالانوار، ج 33، صص 601-602، ح 744.

111. بیست و پنج رساله فارسی، ص 139.

112. بحارالانوار، ج 33، ص 617، ح 744.

113. بیست و پنج رساله فارسی، ص 159.

114. بحارالانوار، ج 74، ص 264، ح 1.

115. بیست و پنج رساله فارسی، ص 160.

116. بحارالانوار، ج 33، ص 637، ح 744.

117. بحارالانوار، ج 1، ص 148، ح 30.

118. بحارالانوار، ج 33، ص 611، ح 744.

119. بیست و پنج رساله فارسی، ص 159.

120. بحارالانوار، ج 74، ص 259، ح 1.

121. بیست و پنج رساله فارسی، ص 153.

122. بحارالانوار، ج 33، ص 632، ح 744.

123. مجلسی در معرفی عثمان بن حنیف می گوید: او همان کسی است که وقتی طلحه و زبیر وارد بصره شدند وی را از این شهر اخراج نمودند. «بحارالانوار، ج 33، ص 476».

124. بیست و پنج رساله فارسی، ص 162.

125. بحارالانوار، ج 33، صص 476-477، ح 686.

126. بحارالانوار، ج 40، صص 340-343، ح 27.

127. بحارالانوار، ج 72، صص 126-127، ح 25.

128. بحارالانوار، ج 72، ص 288.

129. بحارالانوار، ج 72، ص 286، ح 11.

130. بحارالانوار، ج 72، ص 286، ح 11.

131. بحارالانوار، ج 72، صص 290-291، ح 14.

132. سیره ابن هشام، ج 3، ص 240.

133. بحارالانوار، ج 41، صص 128-129، ح 37.